

سزای فرزندان

آشنایی با شخصیت‌ها و مفاهیم سرود
"سلام فرمانده" و "رفیق شهیدم"

علی آب انباری
محمد مولوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سر از فرزند

آشنایی با شخصیت‌ها و مفاهیم سرود
«سلام فرمانده» و «رفیق شهیدم»

علی آب انباری و محمد مولوی



سلام فرمانده

به سفارش: اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی

پژوهشگران: علی آب انباری و محمد مولوی

ویراستار: سید حمید حیدری ثانی

مدیر هنری: محمد صادق صالحی

ناشر: ویراستاران

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

فهرست

فصل اول

نامه‌ای به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
زندگی نامه‌ی علی بن مهزیار || ۱۲

فصل دوم

مشعل تاریخ
زندگی نامه‌ی میرزا کوچک خان || ۲۰

فصل سوم

یار سیصد و سیزدهم
معرفی ۳۱۳ نفر یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف || ۳۰

فصل چهارم

سردار دل‌ها
زندگی نامه‌ی حاج قاسم سلیمانی || ۴۰

فصل پنجم

ثروتمندترین مرد جهان
زندگی نامه آیت الله بهجت || ۴۸

فصل ششم

می خواهم گمنام بمانم
معرفی مفهوم سرباز گمنام || ۵۸

فصل هفتم

بهشت مشتاق اوست
زندگی نامه عمار یاسر || ۶۶

فصل هشتم

سلمان محمدی
زندگی نامه سلمان فارسی || ۷۴

فصل نهم

در مسیر امام حسین علیه السلام
زندگی نامه علی لندی || ۸۴

فصل دهم

رهبر سیزده ساله
زندگی نامه حسین فهمیده || ۹۲

مقدمه

بی‌شک از مخاطبان مهم و شاید اصلی تبلیغ، کودکان و نوجوانان هستند؛ اما متأسفانه در بیشتر اوقات، از این ظرفیت بی‌بیدل غفلت شده و نقش آنان در اجتماع نادیده گرفته شده است. می‌دانیم اگر کودکان و نوجوانان جامعه را به حرکت درآوریم، ناخودآگاه تمامی اقشار جامعه را به حرکت واداشته‌ایم. از طرف دیگر، تجربه‌های تبلیغی نشان داده است که اگر کار فرهنگی، درست انجام شود، آثاری شگرف به جای خواهد گذاشت.

سرود «سلام فرمانده» همان کار فرهنگی صحیح بود. این سرود اولاً مختص قشر کودک و نوجوان بود؛ اما تمامی اقشار جامعه را درگیر خود کرد. ثانیاً با تبلیغات و اطلاع‌رسانی‌های مناسب به صورت حداکثری پخش شد؛ هم در داخل کشور و هم در برخی از کشورهای مسلمان منطقه.

این سرود نشان داد که اگر کار فرهنگی به درستی انجام شود، قلب‌ها را به تسخیر خود درمی‌آورد. سرود «سلام فرمانده» توانست مردان و زنانی را با خود همراه و هم‌سو کند که شاید ظاهرشان چیزی به‌عکس نشان می‌داد؛ اما همین افراد با شنیدن نام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، دست‌آورد بر سینه می‌گذاشتند و اشک از چشمانشان سرازیر می‌شد و برخی سلام نظامی می‌دادند.

علاوه بر این، «سلام فرمانده» و اجراهای خانوادگی آن ثابت کرد که وقتی توانستیم کودک و نوجوان جامعه را با خود همراه کنیم، خانواده او را نیز با خود همراه کرده‌ایم.

«رفیق شهیدم» سرود دیگری است که در کنار «سلام فرمانده» توانسته جایگاه ویژه‌ای میان کودکان و نوجوانان به دست آورد.

با این همه شور و حال و آثار این سرودها، بر آن شدیم که به این کار فرهنگی کم‌نظیر، کمی عمق دهیم و گام بعدی را برای موفقیت بیشتر این امر زیبای فرهنگی، با معرفی شخصیت‌ها و مفاهیم موجود در آن برداریم. به همین دلیل، کتاب «سلام فرمانده» را با هدف آشناسازی شخصیت‌ها و مفاهیم موجود در این دو سرود، برای کودکان و نوجوانان تدوین کرده‌ایم و در اختیار مربیان گرامی قرار داده‌ایم. در انتهای کتاب نیز دو جدول با محتوای این دو سرود طراحی کرده‌ایم تا عاملی باشد برای عمق بخشی و توجه به مطالب.

مخاطب اصلی این کتاب مبلغانی‌اند که تصمیم دارند برای کودکان و نوجوانان محل تبلیغ خود، کلاس‌هایی برگزار کنند. این کتاب، خوراک و محتوای تبلیغی مناسبی را در اختیارشان قرار می‌دهد. گفتنی است متن پیش‌رو را با زبان محاوره نوشته‌ایم تا مبلغ در کلاس‌ها از واژه‌ها و ساختارهای زبانی ساده‌ای استفاده کند که برای کودکان مفهوم باشد.

سرفصل‌هایی که برای این کتاب انتخاب کرده‌ایم، عبارت است از:

بخش اول: نامه‌ای به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدَهُ الشَّيْخُ؛ زندگی‌نامه‌ی علی بن مهزیار

بخش دوم: مشعل تاریخ؛ زندگی‌نامه‌ی میرزا کوچک خان جنگلی

بخش سوم: یار سیصد و سیزدهم؛ معرفی ۳۱۳ نفر یار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدَهُ الشَّيْخُ

بخش چهارم: سردار دل‌ها؛ زندگی‌نامه‌ی شهید حاج قاسم سلیمانی

بخش پنجم: ثروتمندترین مرد جهان؛ زندگی نامه آیت الله بهجت رحمة الله عليه

بخش ششم: می خواهم گمنام بمانم؛ معرفی مفهوم سرباز گمنام

بخش هفتم: بهشت مشتاق اوست؛ زندگی نامه عمار یاسر

بخش هشتم: سلمان محمدی؛ زندگی نامه سلمان فارسی

بخش نهم: در مسیر امام حسین علیه السلام!؛ زندگی نامه شهید علی لندی

بخش دهم: رهبر سیزده ساله؛ زندگی نامه شهید حسین فهمیده

مجموعه حاضر به سفارش «اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی» و با تلاش گروه تولید محتوای غیورمردان ایران زمین تألیف شده است. رسم ادب به جای می آوریم و در انتها، از تمامی تلاش ها و زحمات همه کسانی که ما را در تهیه و تولید این مجموعه یاری نمودند، به ویژه حجج اسلام علی آب انباری، محمد مولوی، خانم سیده معصومه پویان و خانم زهرا احمدی زاد تقدیر و تشکر به عمل می آوریم و از جان سپاسگزاریم.

واحد راهبری محتوای تبلیغی
اداره کل امور مبلغین سازمان
تبلیغات اسلامی

فصل اول



نامه‌ای به امام زمان
عَلَيْهِ السَّلَام
وَصِيَّهُ الْعَرِيفُ
زندگی‌نامه‌ی علی بن مهزیار

شروع^۱

به نام خدای «فرمانده»

السلام علیک ای «عشق جانم، امام زمانم»

بچه‌ها یه سؤال: کیا سرود «سلام فرمانده» رو حفظن؟ من سرود رو پخش می‌کنم و هرکی بلده، با من بخونه. یادمون نره ها، همه با هم می‌خونیم.^۲

بچه‌ها شاید براتون سؤال شده باشه که این آدمایی که داخل سرود، اسمشون رو میاریم، اینا کی هستن، اهل کجان، اصلاً ایرانی‌ان، الان کجان، چه کارایی انجام دادن. می‌خوایم از امروز هر روز یه نفر از این آدم‌ها رو معرفی کنیم و درباره‌شون حرف بزنیم و یه کم باهاشون آشنا بشیم. خب اول درباره‌ کدوم یکی از این عزیزا با هم حرف بزنیم؟ بیاین طبق خود شعر بریم جلو. اولین کسی که توی شعر اسمش رو میاریم، کیه؟ من اون قسمت رو می‌خونم، شما ببینین کیه:

۱. از آنجا که مربیان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

۲. مربی باید سرود «سلام فرمانده» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مربی باید از مترجمان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

«بیا، جون من بیا / بیا، یارت می‌شم / هوادارت می‌شم / گرفتارت
می‌شم / علی بن مهزیارت می‌شم / با همین قد کوچیکم خودم /
سردارت می‌شم»

خب اولین نفر کی بود؟

آفرین به همه شما عزیزای من! اولین نفری که می‌خوایم درباره‌ش حرف بزنیم و
باهاش آشنا بشیم، علی بن مهزیار اهوازیه.

قبل از اینکه شروع کنیم، برای شادی روح علی بن مهزیار به صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ﴾

معرفی شخصیت

بچه‌ها به سؤال: کی می‌دونه علی بن مهزیاری اهوازی بچه کجاست؟ ایرانیه یا
خارجیه؟ به نظرتون بچه کربلا نیست؟ یا شاید هم بچه تهران یا قم باشه! آفرین به
شما بچه‌های تیزهوش که گول سؤالات انحرافی رو نمی‌خورین! خب از اسمش
معلومه دیگه: علی بن مهزیار اهوازی؛ یعنی اولاً ایرانیه و ثانیاً بچه اهوازه.

علی آقای قصه ما وقتی به دنیا اومد، مامان و باباش مسیحی بودن؛ اما همین
که به چند سالی گذشت، خدا به اونا لطف کرد و مسیر حق رو بهشون نشون داد
و اونا مسلمان شدن.^۲ علی آقا هم وقتی دید باباش مسلمون شده، مثل همه
شما که مسلمونین و دینتون اسلامه، اونم اسلام رو قبول کرد و مسلمون شد.
بچه‌ها می‌دونین علی بن مهزیار، هم درسش خیلی خوب بوده و هم آدم خیلی
خوبی بود، هم خوش‌اخلاق و خوش‌برخورد بود و هم بچه‌ها رو خیلی دوست
داشت؟ تازه وقتی بزرگ شد، از علمای بزرگ ایران و از دانشمندای اون زمان شد.

۱. مری می‌تواند این سؤال را به جهت مزاح یا برای برقراری ارتباط اولیه با مترجمان مطرح کند.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۵۳.

راستی بچه‌ها، من همیشه می‌گم: واقعاً خوش به حال علی بن مهزیار! کسی می‌دونه چرا می‌گم خوش به حالش؟ آخه علی بن مهزیار چهار تا از امامای زمان خودش رو دیده بوده و از یارای وفادار اونا بود. هم زمان امام رضا علیه السلام بود و هم زمان امام جواد علیه السلام، هم زمان امام هادی علیه السلام و هم امام حسن عسکری علیه السلام! شاید باورتون نشه؛ اما اون قدر یار خوبی واسه امام زمان خودش یعنی امام جواد علیه السلام بود که حضرت اون رو خیلی دوست داشتن و بارها براش دعا کردن.

بچه‌ها، علی بن مهزیار به خاطر علاقه‌ش به امام جواد علیه السلام همیشه برای ایشون نامه می‌نوشت و امام هم به نامه‌هاش جواب می‌دادن که بعضی از نامه‌هاش توی بعضی از کتابا هست و چاپ شده. هرکی دوست داره بعضی از نامه‌هایی رو که علی بن مهزیار به امام زمان خودش یعنی امام جواد علیه السلام نوشته بخونم، برای سلامتی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بلند صلوات بفرسته:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

یه روزی علی بن مهزیار یه نامه‌ای برای امام جواد علیه السلام نوشت و امام وقتی نامه رو خوندن، در جوابش نوشتن:

«نامه‌ات به من رسید و از محتوای آن مطلع شدم. مرا غرق شادی کردی. خداوند تو را خوش حال کند...»^۲

خوش به حال کسایی که اون قدر کار خوب می‌کنن که دل امام زمانشون رو به دست میارن و باعث خوش حالی امامشون می‌شن!

یا مثلاً یه روز، علی بن مهزیار برای امام زمانش نامه نوشت و توی اون نامه از حضرت خواست براش دعا کنن. امام هم در جواب این طوری براش نوشتن:

«اما راجع به دعایی که از من خواسته بودی، تو نمی‌دانی که خداوند

۱. سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۹۲.

۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال؛ المعروف برجال الکشی، ص ۵۴۹.

تو را نزد من چگونه قرار داده. به خاطر محبتی که به تو دارم، گاهی تو را به نامت می‌خوانم. خداوند آنچه را به تو روزی کرده، به بهترین شکل پایدار سازد و با خشنودی من از تو، او هم از تو خشنود شود و تو را به آرزویت برساند و با همت خودش تو را در فردوس اعلا مهمان سازد. خداوند تو را حفظ کند و دوست بدارد.»^۱

واقعاً خوش به حال کسانی که امام زمانشون ازشون راضیه و براشون دعا می‌کنه! بعضی آدمارو دیدین، بچه‌ها؟! اون قدر خوبن که تا می‌بینی شون، یاد خدا می‌افتی. علی بن مهزیار هم این جور بود. اگه کسی علی رو نگاه می‌کرد، حتماً یاد خدا می‌افتاد. علی بن مهزیار اون قدر کار خوب کرده بود که امام جواد علیه السلام توی یکی از نامه‌ها این جوری براش دعا کردن:

«ای علی، خداوند پاداش نیک به تو دهد و در بهشت خود ساکن گرداند و از خواری در دنیا و آخرت برحذر دارد و تو را با ما محشور فرماید.... اگر بگویم من کسی را مانند تو ندیده‌ام، امیدوارم که راست گفته باشم.»^۲

واقعاً خوش به حال کسانی که اون قدر کار خوب می‌کنن که هم توی دنیا یار و یاور امام زمانشون هستن و هم توی بهشت هم نشین امام زمانشون می‌شن. یکی از ویژگیای علی بن مهزیار که بین همه دوستا و آشناهاش معروف بود، این بود که اهل دعا و رازونیز و عبادت بود. می‌گن بعد از نماز صبح، سر به سجده می‌داشت و واسه دیگران دعا می‌کرد. حتی می‌گن هر روز واسه هزار نفر از دوستاش دعا می‌کرد! علی بن مهزیار همون دعاهایی رو که دوست داشت خدا برای خودش مستجاب کنه، برای بقیه هم می‌کرد. مثلاً اگه دوست داشت یه وسیله‌ای رو داشته باشه و خدا بهش بده، دعا می‌کرد خدا اون وسیله رو به

۱. علی دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

بقیه هم بده. این طوری خدا بیشتر بهش نگاه می‌کرد و دعا‌های خودش رو هم مستجاب می‌کرد.^۱

یکی دیگه از کارایی که علی بن مهزیار انجام می‌داد، این بود که همیشه امام زمانش رو به بقیه معرفی می‌کرد و ایشان رو به همه می‌شناسوند. بیاین ما هم از علی بن مهزیار یاد بگیریم و امام زمانمون رو به همه بشناسونیم و دست همه دوستامون رو بگیریم و توی دستای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار بدیم.

علی بن مهزیار بعد از اینکه یک عمر برای رضایت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تلاش کرد، از این دنیا پُر کشید و رفت بهشت تا برای همیشه کنار اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ باشه. علی بن مهزیار رو توی شهر اهواز^۲ دفن کردن و یه گنبد و بارگاه براش درست کردن و هنوزم که هنوزه، مردم کنار قبر ایشان می‌رن و ازش حاجت می‌گیرن. اگه شما هم به اهواز سفر کردین، حتماً به مامان و بابا بگین که به زیارت علی بن مهزیار برین و وقتی رفتین، حتماً ازش بخواین که براتون دعا کنه تا از یارای واقعی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ باشین.

فصل اول

جمع‌بندی

خب بچه‌های گل، اینم از داستان زندگی اولین کسی که توی سرود «سلام فرمانده» ازش اسم می‌بریم؛ یعنی علی بن مهزیار. ما امروز فهمیدیم که علی بن مهزیار هم درس خون بود، هم مهربون بود و هم عاشق امام زمانش بود و برای امام زمانش نامه می‌نوشت. اون همه جوهره تلاش می‌کرد تا امام زمانش رو به همه معرفی کنه؛ پس ما هم بیاییم همه جوهره تلاش کنیم تا امام زمان رو به دوستامون بشناسونیم.

۱. همان، ص ۱۹۵.

۲. درباره محل دفن علی بن مهزیار اختلاف وجود دارد و برخی مقبره وی را در استان خراسان شمالی می‌دانند.

تکلیف

بچه‌ها، بیابین ما هم مثل علی بن مهزیار به نامه برای امام زمانمون بنویسیم و با آقامون حرفامون رو بزیم. خونه که رفتین، به کاغذ و خودکار بردارین و به نامه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف بنویسین. هم با ایشون درد دل کنین و هم بهشون قول بدین که بعضی کارا رو به خاطر ایشون انجام بدین تا بقیه دوستاتون رو با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف آشنا کنین.

دعای پایانی

بریم سراغ دعا کردن. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می‌بریم بالا باهمدیگه می‌کنیم دعا
خدا ماها رو دوست داره دعاها مونو قبول داره
خدایا، فرج امام زمانمون رو برسون.

خدایا، به خاطر این ماه خوبت، فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف ما رو برسون.

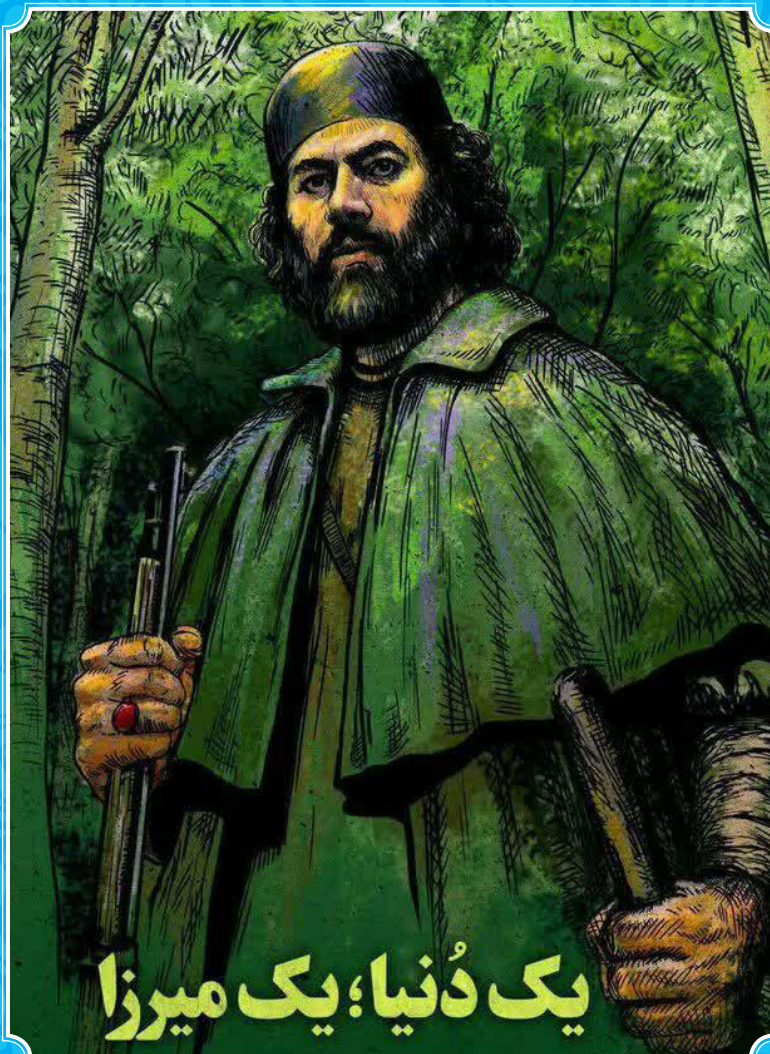
خدایا، به خاطر یاران خوب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف، ما رو هم از یاران خوب ایشون قرار بده.
خدایا، به ما کمک کن تا بتونیم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف رو به همه دوستامون بشناسونیم.

خدایا، به ما کمک کن که بتونیم یار خوبی برای نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف یعنی امام خامنه‌ای باشیم.

برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

﴿اللهم صلّ على محمد وآل محمد وعجل فرجهم﴾

فصل دوم



یک دُنیا؛ یک میرزا

مشعل تاریخ
زندگی نامهُ میرزا کوچک خان

شروع^۱

به نام خدای «فرمانده»

السلام علیک ای «عشق جانم، امام زمانم»

کیا یادشونه دیروز بحثمون رو با چی شروع کردیم؟^۲

خب معلومه دیگه، با نام خدا!! اول هر کار، همیشه نام خداست.

اما اونایی هم که گفتن با سرود «سلام فرمانده»، اونا هم درست گفتن؛ چون موضوعمون رو با این سرود شروع کردیم. الان هم مثل دیروز، من سرود رو پخش می‌کنم و هرکی بلده، با من بخونه. یادمون نره ها، همه با هم می‌خونیم.^۳

قراری که از دیروز گذاشتیم، این بود که هر روز یه نفر از شخصیتای سرود «سلام فرمانده» رو معرفی کنیم. کیا یادشونه دیروز درباره کی حرف زدیم؟ آفرین به شما بچه‌های باهوش! دیروز درباره علی بن مهزیار اهوازی حرف زدیم و گفتیم

۱. از آنجا که مربیان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

۲. مربی می‌تواند این سؤال را به جهت مزاح یا برای برقراری ارتباط اولیه با متربیان مطرح کند.

۳. مربی باید سرود «سلام فرمانده» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مربی باید از متربیان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

که همیشه برای امام زمانش نامه می‌نوشت و هر کاری می‌کرد که بقیه با امام زمانش آشنا بشن. ما هم باید تمام تلاشمون رو بکنیم تا دوستامون رو با امام زمانمون آشنا کنیم. هرکی عاشق امام زمانشه، بلند صلوات بفرسته:

﴿اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم﴾

خب بریم سراغ دومین نفر داخل شعر. به نظرتون دومین نفری که داخل شعر اسمش رو می‌اریم، کیه؟ من اون قسمت رو می‌خونم، شما بگید کیه:

«نبین قدم کوچیکه / پاش بیفته من برات قیام می‌کنم / نبین قدم کوچیکه / مثل میرزا کوچک کارو تمام می‌کنم»

خب، دومین نفر کی بود؟

آفرین به همه شما عزیزا! دومین نفری که می‌خوایم درباره‌ش حرف بزنیم و باهاش آشنا بشیم، میرزا کوچک خان جنگلیه. قبل از اینکه شروع کنیم، شادی روح میرزا کوچک خان به صلوات بفرستین:

﴿اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم﴾

معرفی شخصیت

یه سؤال خیلی جالب و باحال: به نظرتون اسم میرزا کوچک خان چیه؟^۱

احسنت به همه شما که اشتباه گفتین!

اما داستان زندگی میرزا کوچک خان جنگلی: حدود ۱۴ سال پیش توی محله استادسرای شهر رشت از استان گیلان، یه پسری متولد شد به اسم یونس. توی شهر به بابای یونس می‌گفتن میرزا بزرگ. چون باباش معروف بود به میرزا بزرگ، یونس کوچولو هم معروف شد به میرزا کوچک!^۲

۱. پاسخ‌های احتمالی: میرزا، جنگلی، کوچک، خان!

۲. «ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه بیرجند)»، تابستان ۱۳۸۳، ش ۴، ص ۱۴۱ تا ۱۵۸.

بچه‌ها می‌دونین یونس خیلی اهل فکرکردن بود؟! می‌گن حتی زمانی که هنوز سیزده سالش نشده بود، اگه کسی یه داستانی رو براش تعریف می‌کرد، شروع می‌کرد درباره اون داستان فکرکردن و تحلیل کردن و یادگرفتن از اون داستان. حتی بازی کردن هاش هم مثل آدمای بزرگ بود و رفتارای معنادار می‌کرد. وقتی توی جمع دوستاش قرار می‌گرفت، بازی هم‌سن هاش هم تغییر می‌کرد. همه بچه‌ها دوست داشتن دور میرزا کوچک باشن و باهاش بازی کنن.^۱

میرزا کوچک با فقیرا خیلی مهربون بود و وقتی کسی رو می‌دید که بهش ظلم شده، غصه می‌خورد و ناراحت می‌شد و از کسایی که ظلم کردن، عصبانی می‌شد.^۲ میرزا کوچک توی نوجوانی‌ش شاهد بود که بعضیا خیلی زور می‌گن و از این آدمای خیلی بدش می‌اومد. وقتی می‌دید بعضی از این اربابای نامرد به مردم چقدر زور می‌گن و ظلم می‌کنن، از اون ظالما کینه به دل می‌گرفت که هیچ‌جوری نمی‌شد از دلش درآورد.

شاید باورتون نشه؛ اما میرزا کوچک قصه ما چون سنش کم بود و کاری از دستش برنمی‌ومد، شروع می‌کرد با خدا حرف‌زدن و درد دل کردن. تمام گله‌ها و شکایتاش از این ظلما رو می‌برد پیش خدا و همیشه آرزو می‌کرد که همه ظالمای تمام دنیا از بین برن و نابود بشن.

یکی از ویژگیای میرزا کوچک توی دوران جوانی این بود که با اینکه خیلی خوش‌اندام و خوش‌هیكل بود، همیشه خنده روی لباش بود و توی برخورد با دیگران، مهربون و صمیمی بود. میرزا وقتی می‌خواست تصمیم مهمی بگیره، اول حتماً با خدا مشورت می‌کرد و سراغ قرآن می‌رفت و ازش کمک می‌گرفت.^۳ می‌گن هیچ‌وقت هیچ‌کسی ندید که میرزا کوچک واجباتش رو ترک کنه. اون

۱. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۲، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۰۳.

۲. همان.

۳. همان.

هیچ وقت توی نمازخوندن و روزه گرفتن کم نمی داشت. معمولاً بین دو نماز، آیه هایی از قرآن رو می خوند که خدا دستور داده بوده با ظالما مبارزه کنیم و به خدا توکل کنیم.^۱ میرزا کوچک عقیده داشت هر کاری که خدا بخواد، به ثمر می شینه. راستی بچه ها، میرزا کوچک وقتی بزرگ تر شد، چون دوست نداشت کسی به کسی ظلم کنه، شروع کرد به مبارزه با ظلمای زمان خودش. می دونین که به خاطر فضای گیلان و اون منطقه، بیشتر مبارزه های اون توی جنگل بود. واسه همین هم بعد از این قضایا معروف شد به میرزا کوچک خان جنگلی!

میرزا کوچک خان جنگلی ظلم دشمنای ایران رو می دید و طاقت نمی آورد. اون می دید که انگلیسا و روسا دارن به ایران ظلم می کنن و کسی چیزی نمی گه. اون می دید که اون ظالما دارن خون مردم ایران رو توی شیشه می کنن و هیچ کی بهشون چیزی نمی گه؛ واسه همین با چند تا از رفقاش به گروهی تشکیل دادن تا هم با اشغالگرای خارجی مبارزه کنن و اونا رو از ایران بیرون بندازن و هم از امنیت و عدالت و استقلال کشور حمایت کنن. این قیام میرزا کوچک خان جنگلی به «**نهیضت جنگل**» معروف شد.^۲

فصل دوم

این مبارزه های میرزا تقریباً هفت سال طول کشید. متأسفانه خیلیا باهاش مبارزه می کردن و علیه اون حرفایی می زدن که دل همه رو به درد می آورد. هم دشمنای خارجی باهاش مبارزه می کردن و هم بعضی از آدمای داخلی که هیچ علاقه ای به ایران نداشتن! اما میرزاتک و تنها مثل کوه و ایستاد و برای کشورش جنگید.

۱. همان.

۲. روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۸، نقل در: عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۳۷۰.

آبان سال ۱۳۰۰ بود که میرزا کوچک خان جنگلی آخرین نامه^۱ خودش رو نوشت و توی اون نامه، همه چیزایی رو که یاد گرفته بود، گفت. من اون نامه رو به زیون خودمون براتون می‌گم:

«با این روشی که دشمنای ما در پیش گرفتن، شاید بتونن به طور موقت موفق بشن؛ اما امید من و همراهام به اون خدای بزرگیه که توی خیلی از مشکلا و گرفتاریا، محافظمون بوده و از ما نگهداری کرده. افسوس می‌خورم که مردم ایران قدر این جمعیت رو نمی‌دونن. البته بعد از اینکه ما محو بشیم و دیگه نباشیم، می‌فهمن که ما کی بودیم و چی خواستیم و چه کردیم. امروز دشمنما ما رو دزد و غارتگر معرفی می‌کنن؛ اما ما هیچ قدمی جز برای آسایش و حفاظت از مال و ناموس مردم برنداشتیم. ما این تهمتارو می‌شنویم؛ اما همه چیز رو به خدا واگذار می‌کنیم.»

واقعاً آفرین به میرزا کوچک خان و یاراش که عاشق ایران بودن و واسه آزادی و استقلال کشور، تا پای جون جنگیدن و با همه مبارزه کردن.

بچه‌ها، بیاین ما هم از میرزا کوچک خان جنگلی یاد بگیریم و عهد بندیم که همه جوره پای کشورمون و ایستیم و تا پای جون، از استقلال و آزادی کشورمون دفاع کنیم. بیاین با درس خوندنمون به آینده موفق کشورمون کمک کنیم و کاری کنیم که هیچ وقت به خارجیا هیچ نیازی نداشته باشیم.

شاید باورتون نشه؛ اما امام خامنه‌ای درباره میرزا کوچک خان به تعبیری استفاده کردن که کمتر درباره دیگران استفاده شده. ایشان درباره میرزا کوچک خان می‌گن:

۱. متن نامه: «با رویه‌ای که دشمنانمان در پیش گرفته‌اند، شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند؛ ولی انکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از مهالک، حفظم نموده است. افسوس می‌خورم که مردم ایران مرده‌پرست‌اند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته‌اند. البته بعد از محو ما خواهند فهمید که بوده‌ایم و چه خواسته‌ایم و چه کرده‌ایم... امروز دشمنانمان ما را دزد و غارتگر خطاب می‌کنند و حال آنکه هیچ قدمی جز در راه آسایش و حفاظت مال و ناموس مردم برنداشته‌ایم. ما این اتهامات را می‌شنویم و حکمیت را به خداوند قادر و حاکم علی‌الاطلاق واگذار می‌کنیم.» (سردار جنگل، ص ۳۸۳ و ۳۸۴).

«میرزا کوچک مرد تنهایی بود که به دو قدرت بزرگ آن روز دنیا یعنی روس‌ها و انگلیسی‌ها یک نه بزرگ گفت. نه با روس‌ها ساخت، نه با انگلیسی‌ها. اما در کنار او کسانی بودند که می‌خواستند با دستگاه حکومت آن روز، بعد هم با رضاخان که تازه می‌خواست سر کار بیاید، مبارزه کنند؛ اما به روس‌ها پناه می‌بردند، به باکوفتند و بندوبست‌هایشان را کردند و به ایران برگشتند و سرسپرده آن‌ها شدند. اما میرزا کوچک خان قبول نکرد و حاضر نشد سازش کند. او هم با انگلیسی‌ها جنگید، هم با قزاق‌های روس جنگید، هم با لشکر رضاخانی مبارزه کرد... . وقتی جوان گیلانی سر قبر میرزا کوچک خان می‌رود و می‌بیند این مرد تنها، این مرد باایمان و باصفا، اگرچه در وسط جنگل‌های گیلان در مظلومیت مُرد، اما شخصیت خودش را در تاریخ ایران تثبیت کرد. مُرد؛ اما یک مشعل شد. مادر دوران مبارزه خودمان، هر وقت نام میرزا کوچک خان را به یاد می‌آوردیم و شرح حال او را می‌خواندیم، نیرو می‌گرفتیم. او از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرد، برای اینکه به یک نسل، هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد. این بسیار ارزش دارد.»^۱

میرزا کوچک خان در کنار یارای کمش، بعد از حدود هفت سال مبارزه و جنگ برای آزادی و استقلال کشور، وقتی برای جمع‌آوری نیرو به طرف خلخال حرکت کرده بود، توی کوهستان وسط برف و بوران اسیر شد و جونش رو از دست داد. چند روز بعد بعضی از نیروهای رضاخان پیداش کردن و سر از تنش جدا کردن و برای رضاخان ملعون فرستادن. البته بعضی از کسانی که اونجا بودن، نقل کردن که وقتی داشتن سر از تن میرزا جدا می‌کردن، میرزا هنوز زنده بود و اون رو به شهادت رسوندن.

۱. سخنان رهبر معظم انقلاب، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۰.

با کشته شدن میرزا کوچک خان، نهضت جنگل در ظاهر تموم شد؛ اما مسیر اون، اعتقادات اون و اهداف اون توی خون تمام مردم باغیرت ایران جاری شد و افراد زیادی مسیر میرزا کوچک خان جنگلی رو ادامه دادن!^۱

میرزا کوچک خان جنگلی رو توی محله سلیمان داراب رشت دفن کردن و محلی شد واسه تمامی «**غیور مردان ایران زمین**».

جمع بندی

خب بچه های گلم، اینم از داستان زندگی دومین کسی که توی سرود «سلام فرمانده» ازش اسم می بریم؛ یعنی میرزایونس یا همون میرزا کوچک خان جنگلی. اون تمام تلاشش رو کرد تا دشمنای خارجی رو از ایران بیرون کنه و استقلال و آزادی و عدالت رو برای کشورش به ارمغان بیاره.

تکلیف

بچه های گلم، همون طور که گفتیم، میرزا یه قهرمان ملی بود و راهش هنوزم که هنوزه، ادامه داره. حالا ازتون می خوام با کمک مامان و باباتون، برام بنویسین که شما چه کارایی می تونین انجام بدین تا مثل میرزا، قهرمانای آینده کشورمون بشین و ایران قوی بسازین.

دعای پایانی

بریم سراغ دعا کردن. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

با همدیگه می کنیم دعا
دعا هامونو قبول داره

دستامونو می بریم بالا
خدا ماها رو دوست داره

۱. غلامرضا گلی زواره، تندیس استقامت و پایداری، نسخه الکترونیکی، دسترسی در:

<http://pajuhesh.irc.ir/Product/book/show/id/1710/book.keyword/occasion/index/1/indexId/195553>

خدایا، فرج امام زمانمون رو برسون.

خدایا، بهمون کمک کن تا بتونیم با تلاشمون، به دشمنامون نه بگیم.

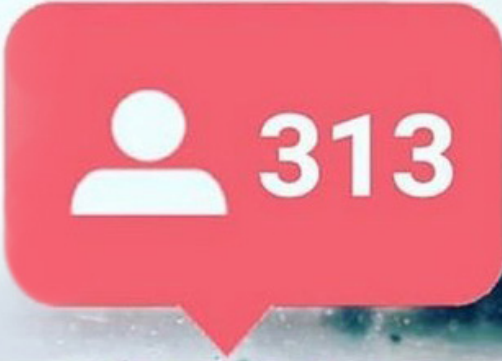
خدایا، به ما کمک کن که بتونیم کاری کنیم که توی آینده، ایرانی قوی داشته باشیم.

خدایا، به ما کمک کن که مثل میرزا، تمام تلاشمون رو بکنیم تا دشمنای ایران و ایرانی روز ایران بیرون کنیم.

برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فصل سوم



اللهم عجل لوليك الفرج

يار سيصدوسيزدهم

معرفی ۳۱۳ نفر یاران امام زمان
عَلَّهِ تَعَالَى
رَحْمَةً الرَّحِيمِ

شروع^۱

به نام خدای «فرمانده»

السلام علیک ای «عشق جانم، امام زمانم»

طبق قراری که گذاشتیم و مثل دو روز گذشته، می‌خوایم با شخصیتای سرود «سلام فرمانده» آشنا بشیم. برای اینکه با سومین نفر داخل شعر آشنا بشیم، بیاین مثل دیروز، همه با هم بلند و یک‌صدا، شعرش رو بخونیم.^۲

خب، بریم سراغ سومین نفر داخل شعر. به نظرتون نفر سوم کیه؟ من دوباره اون قسمت رو می‌خونم، شما بگید کیه:

«نبین قدم کوچیکه / پاش بیفته من برات قیام می‌کنم / نبین قدم کوچیکه / مثل میرزا کوچک کارو تمام می‌کنم / نبین قدم کوچیکه / از صف ۳۱۳ تا بهت سلام می‌کنم»

امروز باید دربارهٔ چند نفر صحبت کنیم؟

۱. از آنجاکه مربیان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

۲. مربی باید سرود «سلام فرمانده» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مربی باید از مترجمان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

احسنت که اشتباه گفتید! امروز نمی‌خوایم درباره‌ی یه نفر صحبت کنیم، می‌خوایم درباره‌ی ۳۱۳ نفر حرف بزنیم. آفرین! حالا بعضیا متوجه شدن که راجع به کی یا کیا می‌خوایم صحبت کنیم. بله بچه‌ها، امروز می‌خوایم درباره‌ی ۳۱۳ نفر از اصحاب و یارای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام با هم حرف بزنیم. قبل از اینکه شروع کنیم، برای اینکه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام به ما نگاه خاصی داشته باشن، هرکی دلش می‌خواد جزو ۳۱۳ تا یار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام باشه، یه صلوات بلند بلند بفرسته:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

معرفی شخصیت

همه می‌دونین که اگه قرار باشه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام ظهور کنن، باید یارای وفاداری داشته باشن. توی روایات ما اومده که ایشون یارای زیادی دارن؛ اما از بین همه‌ی اونا فقط ۳۱۳ نفر هستن که خیلی به حضرت نزدیکن و به قول ما از فرماندهای ایشونن.

اما یه سؤال: به نظرتون چرا ۳۱۳ نفر؟ اصلاً این عدد از کجا اومده؟

سالای اول اسلام بود و پیامبر مهربون ما تازه به پیامبری رسیده بود. دشمنای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خیلی از این قضیه ناراحت بودن و عصبانی؛ واسه همین تصمیم گرفتن با پیامبر بجنگن و پیامبر و اسلام رو نابود کنن.

پیامبر هم بهترین یارای خودش رو جمع کرد تا با کمک اونا بتونه با دشمنان مبارزه کنه و اونا رو شکست بده. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یارای قهرمانش به جنگ دشمن رفتن و مثل کوه مقابلشون و ایستادن و اونا رو شکست دادن. کسی می‌دونه اسم اون جنگ چی بوده؟ اون جنگ جنگ بدر بود و یارای پیامبر توی اون جنگ ۳۱۳ نفر بودن!

۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ۱۹۶۸ م، ص ۱۴ و ۱۵.

جالبه بدونین که تعداد فرماندها یا همون یارای اصلی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هم دقیقاً اندازه یارای پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام توی جنگ بدره؛ یعنی چند نفر؟ آفرین به همه تون! ۳۱۳ نفر. همون طوری که اونا توی مکه، پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام رو کمک کردن و باعث پیروزی اسلام شدن، این ۳۱۳ نفر هم تا پای جونشون کنار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هستن و مثل پروانه دور حضرت می چرخن و حضرت رو یاری می کنن.

کی می دونه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام موقع ظهورشون، کجا تشریف میارن؟

احسنت به همه شما امام زمانیا! امام زمان مهربون ما موقع ظهور، میان کنار خونه خدا و اعلام می کنن که: «ای مردم دنیا، من مهدی ام» و خودشون رو معرفی می کنن.^۱ اون موقع این ۳۱۳ نفر یار اصلی برای کمک به ایشون، سریع خودشون رو به اونجا می رسونن و کنار امامشون می مونن و حضرت رو کمک می کنن.^۲ این ۳۱۳ نفر اولین کسانی هستن که با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام بیعت می کنن.^۳

بچه ها، بیعت یعنی چی؟ بیعت یعنی اونا میان کنار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و دست می دن به ایشون تا یاری شون کنن. به امام قول می دن و عهد می بدن که تا پای جونشون کنار ایشون می مونن و همه جوره امام رو یاری می کنن و از ایشون دفاع می کنن. وقتی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام ظهور می کنن و قیامشون شروع می شه، این ۳۱۳ نفر فرماندهای اصلی ایشون هستن و توی تمام دنیا، پرچم دار امام می شن.

خوش به حال کسانی که از یارای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هستن. هرکی دوست داره از یارای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام باشه، بلند بگه: «یا مهدی!» الهی که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نگهدارتون باشه و ان شاء الله یکی از ۳۱۳ نفر باشین. هرکی دوست داره یار

۱. نعمانی، الغیبه، ۱۳۹۷ق، ص ۳۱۵.

۲. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به یکی از یاران مخصوص به نام مفضل فرمودند: «هنگامی که امام قائم از سوی خداوند اجازه خروج و ظهور بگیرد، خدا را به اسم اکبر در لغت عبرانی بخواند و ۳۱۳ نفر از اصحابش که از افراد نخستین در مورد قبول ولایت امام هستند، مانند پاره های ابر پاییزی به سوی او می شتابند. جمعی شبانگاه از بستر خود ناپدید شوند و صبحگاه در مکه باشند و جمعی در روز دیده شوند که بروی ابر حرکت می کنند» (اثبات الهداة، ج ۷، ص ۹۴).

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷.

سیصد و سیزدهم امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام باشه، از اینجا به بعد رو با دقت گوش بده تا بفهمه این ۳۱۳ نفر چه ویژگیایی دارن و اگه کسی می‌خواد مثل اونا بشه، باید سعی کنه این ویژگیا رو توی خودش تقویت کنه.

همون طور که گفتیم، این ۳۱۳ نفر یار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، تعداد و اخلاق و رفتارشون تقریباً مثل همون ۳۱۳ نفر یار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توی مکه و جنگ بدره. پس اگه ما ویژگی ۳۱۳ یار پیامبر رو داشته باشیم، به ویژگی ۳۱۳ یار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هم می‌رسیم.

یکی از ویژگیای مهم یارای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که همه‌جوره و تمام‌قد، گوش‌به‌فرمان پیامبر بودن و پای کار ایشون و ایستاده بودن و هرچی پیامبر مهربونمون می‌گفت، اونا می‌گفتن چشم. مثلاً یکی از ۳۱۳ تا یار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسبه به اسم مقداد. مقداد همیشه و همه‌جا گوش‌به‌فرمان بود و منتظر بود پیامبر دستور بدن و اون سریع بره انجامش بده.

یه روز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واسه جنگ با دشمنای مردم مشورت می‌گرفت و هرکی یه چیزی می‌گفت و خیلی‌هاشون مخالفت می‌کردن و می‌گفتن: «ما که نمی‌تونیم بیایم! ما نیستیم.» همون موقع، مقداد که یکی از همون ۳۱۳ نفر بود، بلند شد و رو به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرد و گفت:

«ما مثل یارای پیامبران قبلی نیستیم که پیامبر خودمون رو تنها
بذاریم و بگیم: خودت برو و با کمک خدای خودت، با دشمنای مقابله
کن و بجنگ! نه اصلاً! ما همه‌جوره پای شما و ایستادیم! شما دستور
بدین تا ما اجرا کنیم.»^۱

بچه‌ها، می‌دونین این کار اصحاب بدر یعنی چی؟ یعنی اینکه ما در مقابل کارایی که خدا و پیامبر بهمون امر می‌کنن، مسئولیم و وظیفه‌مونه که اونا رو انجام بدیم.

۱. ابن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۸۹، با اندکی تصرف برای بیان کودکانه.

پس یکی از ویژگی‌های مهم ۳۱۳ یار پیامبر مهربونمون این بود که اونا مسئولیت پذیر بودن و کارایی رو که بهشون سپرده می شد، به خوبی انجام می دادن. همین ویژگی برای یارای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف هم هست. پس اگه شما می خوای یار سیصد و سیزدهم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف باشی، باید مسئولیت پذیر باشی.

شما، هم در قبال خودت مسئولیت داری و هم خونواده ت و هم جامعه ت. مثلاً باید حواست به خودت باشه که تنبل نشی و کارات رو به گردن بقیه نندازی و از زیر کارا در نری. یا توی خونه که هستی، کمک کار مامان و بابا باشی و توی کارای خونه مثل پهن کردن و جمع کردن سفره، کمک کنی و باعث خوش حالی خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف بشی. بچه ها، می دونین شما درباره دوستاتون هم مسئولیت دارین؟! یعنی باید حواستون به دوستتون هم باشه که گول شیطان رو نخوره و راه کج نره.^۱

این ۳۱۳ نفر بهترین مردم زمان خودشون هستن و خیرشون به همه مردم می رسه. همه اونا رو دوست دارن و اونا با همه مهربونن؛ به خصوص با بچه ها. اونا اهل عبادت خدا هستن و وقتی اونا رو می بینیم، یاد خدا می افتیم. واسه همینم هست که دوست داریم یار سیصد و سیزدهم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف باشیم.

راستی یه سؤال جالب: به نظرتون این ۳۱۳ نفر فرمانده و یار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف همه شون مرد هستن؟ یا زن هم بینشون هست؟

دخترخانما فکر نکنن که اونا نمی تونن جزو یارای امام زمان باشن و فرماندهی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف فقط برای آقا پسر است! نه خیر! شاید باورتون نشه اما ۵۰ نفر از این ۳۱۳ نفر، خانما هستن. یعنی شما دخترخانمای نازنین هم می تونین یار سیصد و سیزدهم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف باشین. پس همه باید تلاش کنیم تا جزو این ۳۱۳ نفر باشیم.

۱. مرعی می توند از جمله زیبای شهید همت نیز در اینجا کمک بگیرد: «ما در قبال تمام کسانی که به گناه می افتند، مسئولیم.»

جمع‌بندی

اینم از داستان سومین گروهی که توی «سلام فرمانده» ازشون یاد کردیم. توی این جلسه با کسانی آشنا شدیم که چون گوش به فرمان خدا و پیامبر بودن، تونستن دل امام زمانشون رو به دست بیارن و جزو ۳۱۳ نفر یار ویژه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام برای ظهور ایشون باشن. ما هم اگه می‌خوایم یار سیصدوسیزدهم ایشون باشیم، باید مثل اونا علاوه بر اینکه حواسمون به خودمون و خانواده‌مون هست، هوای دوستانمون رو هم داشته باشیم.

تکلیف

می‌خوام یه راه ساده بهتون یاد بدم که اگه انجامش بدین، مطمئن باشین می‌تونین خودتون رو خیلی شبیه به ۳۱۳ نفر یار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام کنین یا حتی شاید یار سیصدوسیزدهم بشین. هرکی می‌خواد این راه ساده رو بگم، اول باید برای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام یه صلوات بلند بفرسته تا دل حضرت شاد بشه. پس برای شادی دل امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام همه با هم بلند صلوات:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

اون راه ساده اینه که هر کاری که خواستین انجام بدین، اولش به این فکر کنین که اگه من این کار رو انجام بدم، امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام خوش حال می‌شه یا نه. اولش شاید یه کم سخت باشه و یادمون بره؛ ولی اگه سعی کنیم، به مرور می‌تونیم برای همه کارامون این روش رو اجرا کنیم.

دعای پایانی

حالا که تصمیم گرفتین یار سیصدوسیزدهم امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام باشین و دائم دل ایشون رو شاد کنین، من چند تا دعا می‌کنم، شما بلند آمین بگین. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می بریم بالا
خدا ماها رو دوست داره
خدا یا، فرج امام زمانمون رو برسون.

خدا یا، ما رو هم مثل اون ۳۱۳ نفر، از یارای واقعی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف قرار بده.

خدا یا، به ما کمک کن کارایی رو که مامان و بابامون بهمون سپردن، انجام بدیم.

خدا یا، کمکمون کن تا یار سیصد و سیزدهم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف باشیم.

سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فصل چہارم



سردار

سردار دل‌ها
زندگی‌نامهٔ حاج قاسم سلیمانی

شروع^۱

به نام خدای «فرمانده»

السلام عليك اى «عشق جانم، امام زمانم»

بیاین همین اول کار، برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمانمون بلند صلوات بفرستیم:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

طبق قراری که گذاشتیم و مثل سه روز گذشته، می‌خوایم با شخصیتای سرود «سلام فرمانده» آشنا بشیم. برای اینکه با چهارمین نفر داخل شعر آشنا بشیم، بیاین اول شعر رو با هم بخونیم. یادتون نره ها، همه با هم می‌خونیم.^۲
خب، بریم سراغ چهارمین نفر داخل شعر. به نظرتون نفر چهارم کیه؟ من دوباره اون قسمت رو می‌خونم، شما بگید کیه:

«عهد می‌بندم / روزی لازمت بشم / عهد می‌بندم / حاج قاسم

بشم»

۱. از آنجا که مربیان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

۲. مربی باید سرود «سلام فرمانده» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مربی باید از مترجمان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

آفرین به همه شما عزیزا! چهارمین نفری که می‌خوایم درباره‌ش حرف بزنیم و باهاش آشنا بشیم، عزیز دل ایران، قهرمان ایران، سردار دل‌ها، حاج قاسم سلیمانی عزیزه. قبل از اینکه شروع کنیم، برای شادی روح حاج قاسم عزیزمون و یاری عزیزش مخصوصاً ابومهدی المهندس یه صلوات بلند بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ﴾

معرفی شخصیت

جواب این سؤال رو حتماً همه تون می‌دونین: حاج قاسم بچه کجاست؟ آفرین بهتون! حاج قاسم توی فصل زیبای زمستون، توی یه روستای قشنگ به اسم قنات‌ملک در استان کرمان به دنیا اومد. بابا و مامان حاج قاسم، بعد از اینکه این اسم قشنگ رو براش انتخاب کردن، وقتی یه کم بزرگ‌تر شد، تیراندازی و شنا رو هم بهش یاد دادن. کسی می‌دونه چرا؟! آخه پیامبر مهربون ما به پدرا و مادرا گفتن: «**به بچه‌هایتان تیراندازی و شنا یاد بدهید.**»^۲

حاج قاسم اهل تلاش بود و از همون بچگی کمک‌حال مامان و باباش شده بود و براشون کار می‌کرد. یه کم که بزرگ‌تر شد، رفت دنبال کار. کارای مختلفی کرد، از بنایی گرفته تا کار توی رستوران؛ اما چون از کسی نمی‌ترسید و خیلی شجاع بود، رفت سراغ پلیس شدن، یه پلیس خیلی خیلی شجاع اما مهربون.^۳ حاج قاسم نه تنها از آدم‌بدا نمی‌ترسید، بلکه هرجا اونا رو می‌دید، می‌رفت دنبالشون و نمی‌ذاشت زور بگن و به کسی ظلم کنن. اون به تنهایی یه قهرمان خیلی قوی بود. هرکی دوست داره یه آدم خیلی قوی مثل حاج قاسم باشه، بلند بگه: یا علی! نه، نشد دیگه! بلند بگو: یا علی!

۱. از چیزی نمی‌ترسیدم، ۱۳۹۹، ص ۵۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

۳. از چیزی نمی‌ترسیدم، ۱۳۹۹، ص ۶۰.

آفرین به همه شما قهرمانای ایران زمین. الهی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نگهدار همه تون باشه.

اولین باری که حاج قاسم با زورگوها و ظالما درگیر شد، فقط بیست سالش بود. روز عاشورا بود و داشت می‌رفت زیارت امامزاده محله شون که یه دفعه دید یه نفر از پلیسای زمان شاه یه کار خیلی زشتی کرد. خود حاج قاسم می‌گه:

«انجام دادن این کار در روز عاشورا باعث شد من بهم بریزم و تصمیم بگیرم باهاش برخورد حسابی داشته باشم. اصلاً به عواقبش هم فکر نمی‌کردم. با سرعت از پله‌ها اومدم پایین و با چند تا ضربه کاراته، اونو نقش بر زمین کردم. خون بود که از بینی اون پلیس نامرد که به بقیه ظلم کرده بود و بی‌احترامی، فواره می‌زد! پلیس راهنمایی سوت زد و با دو تا پلیس دیگه افتادن دنبالم. منم با سرعت فرار کردم و یه جایی پنهان شدم که تا دو ساعت هرچی می‌گشتن، نمی‌تونستن.»^۱

اون به تنهایی یه قهرمان خیلی قوی بود. وقتی جنگ ایران و عراق هم شروع شد، چون نمی‌تونست ظلم بقیه رو تحمل کنه، وارد جنگ شد. هم نیروها رو آموزش می‌داد که به جبهه برن و هم خودش به جبهه و جنگ رفت و چون خیلی قوی بود و باهوش، از فرماندهای ما شد.^۲ تازه بچه‌ها، جالبه بدونین که حاج قاسم توی جنگ، مجروح هم شده. آدم بدا خیلی ازش می‌ترسیدن و بهش می‌گفتن **ژنرال**. بعضی‌هاشون هم اسمش رو گذاشته بودن فرمانده سایه! اما آدم خوبا خیلی دوستش داشتن و بهش می‌گفتن **سردار**.^۳

سردار سلیمانی قصه ما، درسته که با دشمنامون مقابله می‌کرد و جلوی ظلم

۱. همان.

۲. میرزایی، نبرد کرخه کوره، ۱۳۹۰، ص ۸۲.

۳. «سردار سلیمانی و کسانی که لقب مردی در سایه رابه او می‌دهند»، باشگاه خبرنگاران جوان، دسترسی در:

www.yjc.ir/fa/news/5528591

وای می ستاد و باهاشون می جنگید؛ اما وقتی کنار دوستاش بود، خیلی مهربون و دوست داشتنی می شد؛ مخصوصاً وقتی پیش بچه ها میومد. بچه ها، جالبه بدونین که بچه های مدافعی حرم، حاج قاسم رو «بابا» صدا می زدن! کیا اون فیلم رو دیدن که بچه یه مدافع حرم، وسط نماز میاد یه شاخه گل به حاج قاسم هدیه می ده؟! اون قدر حاج قاسم مهربونه که وسط نماز گل رو می گیره و بعد از نماز هم اون بچه رو بغل می کنه و می بوسدش.

می خوام به داستان جالب براتون بگم. مهدی غفوری اسم یکی از فرماندهای ما در زمان جنگه. مهدی غفوری توی عملیات کربلای ۴ شهید شد. بعد از شهادتش، حاج قاسم هر زمان که می تونست، به خونوادهش سر می زد یا تماس می گرفت و جویای احوالشون می شد. وقتی دختر شهید غفوری ازدواج کرد، خدا یه فرزندی بهشون داد که بعد از یه مدتی یه مشکلی براش پیش اومد و مجبور شدن ببرنش بیمارستان واسه عمل جراحی. تا خبر رسید به حاج قاسم که نوه شهید غفوری بیمارستانه، سریع خودش رو رسوند بیمارستان و تا وقتی نوه شهید غفوری به هوش اومد، همون جا کنارش موند. وقتی دختر شهید غفوری گفت: «شما دیگه برید. نیازی نیست بمونید»، حاج قاسم در جوابش گفت: «من در جنگ، بابات رو جای خودم فرستادم. حالا هم من به جای او اینجا هستم.»^۲

مهربونی حاج قاسم رو دیدین بچه ها؟! همون حاج قاسمی که به خاطر قوی بودنش، همه دشمنان ازش می ترسیدن، با بچه ها این قدر مهربون بود که حتی حاضر بود بره بیمارستان و کنارشون بمونه.

۱. مری می تواند در صورت داشتن امکانات لازم، آن کلیپ رادر کلاس پخش کند.

<https://www.yjc.news/00XdsY.r>

یکی دیگر از ویژگی‌های حاج قاسم که بین همه دوستان و آشناهایش معروف بود، این بود که همیشه مطیع و گوش‌به‌فرمان رهبر بود. حاج قاسم می‌گفت سرباز صفر ولایت و رابطه قلبی و دلی با رهبر رو مهم‌ترین کار می‌دونست!^۱

خلاصه بچه‌ها، حاج قاسم همه‌جوره پای ایران و نظام و انقلاب موند و از حق مردم دفاع می‌کرد، تا جایی که دشمنای ما از دستش کلافه شده بودن و برایش نقشه می‌کشیدن تا شهیدش کنن. اونا می‌ترسیدن از نزدیک با حاج قاسم بجنگن؛ واسه همین نقشه کشیدن که از فاصله خیلی دور بهش شلیک کنن. بالاخره سیزدهم دی‌ماه ۱۳۹۸ ساعت ۱:۲۰ شب، توی فرودگاه بغداد و از راه دور، به ماشین حاج قاسم شلیک کردن و سردار مهربون ما رو به‌همراه بهترین دوستاش به شهادت رسوندن و به‌قول رهبر: «**سردار بزرگ و پرافتخار اسلام آسمانی شد.**»^۲

قهرمان ما رو توی گلزار شهدای شهر کرمان دفن کردن تا اونجا جایی باشه برای پیمان بستن با آرمانای سردار دل‌ها.

جمع‌بندی

اینم از داستان زندگی چهارمین کسی که توی سرود «سلام فرمانده» ازش اسم می‌بریم، قهرمان ملی ما یعنی حاج قاسم سلیمانی عزیز، همون سردار مهربون ولایی.

۱. برادران، رزمندگان، یادگاران جنگ، یکی از شئون عاقبت‌به‌خیری، نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب است. والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت‌به‌خیری همین است. والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت‌به‌خیری، رابطه قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سکان انقلاب را به دست دارد. در قیامت خواهیم دید مهم‌ترین محور محاسبه این است.

۲. «ماجرای ترور نافرجام حاج قاسم در مشهد»، باشگاه خبرنگاران جوان، دسترسی در: www.yjc.ir/00NEUE

تکلیف

اما بچه‌ها، حاج قاسم تمام تلاشش رو کرد تا ما توی آرامش زندگی کنیم. الان وقتشه که ما ادامه‌دهنده‌ی راه حاجی باشیم. دوست دارم برام بنویسین که شما چه کارایی می‌تونین انجام بدین که هم ادامه‌دهنده‌ی راه حاج قاسم باشین و هم باعث شادی و آرامش دل مردم کشورمون.

دعای پایانی

بریم سراغ دعا کردن. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می‌بریم بالا باهمدیگه می‌کنیم دعا
خدا ماها رو دوست داره دعاهامونو قبول داره

خدایا، به حق شهdamون، مخصوصاً حاج قاسم عزیز، فرج امام زمانمون رو برسون.

خدایا، به ما کمک کن که با گوش دادن به حرفای رهبر، ادامه‌دهنده‌ی مسیر حاج قاسم باشیم.

خدایا، به رهبرمون سلامتی و طول عمر با عزت بده.

برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

فصل پنجم



ثروتمندترین مرد جهان
زندگی نامهٔ آیت الله بهجت



شروع^۱

به نام خدای «فرمانده»

السلام علیک ای «عشق جانم، امام زمانم»

طبق قرار هر روزمون، اول سرود «سلام فرمانده» رو پخش می‌کنم و بعد می‌ریم سراغ آشنایی با پنجمین نفر از شخصیتای داخل سرود. مثل هر روز، یادتون نره ها، همه با هم، بلند و یک‌صدا، سرود رو می‌خونیم.^۲

خب بریم سراغ پنجمین نفر از شخصیتای داخل شعر. من اون قسمت رو می‌خونم، شما بگید کیه:

«عهد می‌بندم / روزی لازمت بشم / عهد می‌بندم / حاج قاسمت
بشم / عهد می‌بندم / مثل بهجتو / مثل سربازای گمنام / خادمتم
بشم»

خب، نفر پنجم کدوم شخصیته؟

۱. از آنجا که مربیان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

۲. مربی باید سرود «سلام فرمانده» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مربی باید از متریبان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

آفرین به کسایی که اشتباهی گفتن حاج قاسم! حاج قاسم رو که دیروز درباره‌ش توضیح دادیم! چون حاج قاسم عزیز دل همه ما بوده و هست و خواهد بود، برای شادی روح حاج قاسم عزیزمون و پنجمین نفر از شخصیتای شرمون، یعنی آیت‌الله بهجت، بلند صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ﴾

پس شخصیت پنجم شعر ما کی شد؟ احسنتم! آیت‌الله محمدتقی بهجت رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

معرفی شخصیت

شهر فومن از شهرای نزدیک رشت و توی استان گیلانه. توی یکی از روزای زیبای فومن در یه خانواده کاملاً مذهبی، پسر پنجم خانواده به دنیا اومد که اسمش رو گذاشتن محمدتقی. محمدتقی هنوز دو سالش نشده بود که مادرش رو از دست داد و کنار پدرش بزرگ شد. پدر محمدتقی، یعنی کربلایی محمود بهجت، کلوچه‌های سنتی و محلی درست می‌کرد و با فروش اونا زندگی‌ش رو می‌چرخوند و بچه‌هاش رو بزرگ می‌کرد.^۱

محمدتقی وقتی بزرگ‌تر شد، وارد حوزه علمی فومن شد و بعد از اینکه دروس مقدماتی‌ش رو تموم کرد، واسه ادامه تحصیل از ایران به عراق رفت و چهار سال توی کربلا موند و تا زمان تموم شدن درسش، توی نجف و کنار امام اول ما شیعیان، امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام، زندگی کرد.^۲ محمدتقی وقتی توی نجف درسش رو کامل کرد و به آخرین درجه یعنی اجتهاد رسید و به قول معروف، شد آیت‌الله بهجت، به ایران برگشت و بقیه عمرش رو توی شهر قم ماند.^۳

۱. مری می‌تواند این جمله را به جهت مزاح یا طنز مطرح کند.

۲. زندگی‌نامه آیت‌الله بهجت، سایت مرکز تنظیم و نشر آثار آیت‌الله العظمی بهجت، دسترسی در: www.bahjat.ir/index.php/sharh.html

۳. نک: رازی، گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۹۰.

۴. باقی‌زاده، برگی از دفتر آفتاب، ص ۲۲.

آیت‌الله بهجت خیلی خیلی به حرف پدرش اهمیت می‌داد و هرچی باباش می‌گفت، گوش می‌کرد. حتی وقتی توی عراق بود، اگه باباش به دستوری بهش می‌داد، حتماً اون رو اجرا می‌کرد و با خودش نمی‌گفت: «حالا که بابام نیست؛ پس چرا من این کار رو انجام بدم؟!» کی می‌دونه چرا؟ آیت‌الله بهجت حتی توی عراق هم همیشه به حرف باباش گوش می‌داد؛ چون می‌دونست که خدا در همه حال حواسش به ما هست و همیشه و همه‌جا آدم رو نگاه می‌کنه. بچه‌ها، مطمئن باشین که یکی از دلایل اصلی موفقیت آیت‌الله بهجت همین گوش‌دادن به حرف پدر و مادرش بوده.

یکی از ویژگی‌های آیت‌الله بهجت که بین همهٔ دوستا و آشناهاش معروف بود، این بود که ایشان می‌تونست امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام رو ببینه و با امام صحبت کنه. واسهٔ همین هم بود که خیلی از بزرگای ما جملات عجیبی رو برای ایشان استفاده می‌کردن. مثلاً آیت‌الله بهاء‌الدینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ^۱ دربارهٔ ایشان گفتن: «**الان ثروتمندترین مرد جهان [از جهت معنوی] آقای بهجت است.**» ^۲ یا بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران یعنی امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ فرمودن: «**جناب آقای بهجت دارای مقامات معنوی بسیار ممتازی هستند.**» ^۳ علامه طباطبایی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ هم گفتن: «**ایشان عبد صالح است.**» ^۴ یعنی بندهٔ خوب خداست.

واقعاً خوش به حالشون که بندهٔ خوب خدا بودن. واقعاً خوش به حال کسایی که امام زمانشون رو می‌بینن و باهاش حرف می‌زنن. واقعاً خوش به حال کسایی که امام زمانشون ازشون راضین. کیا دوست دارن امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام ازشون راضی باشن؟

۱. مریبان عزیز باید توجه کنند که کمترین فایدهٔ ذکر نام بزرگان در برنامه‌ها، ثبت اسامی بزرگان در ضمیر ناخودآگاه متریبان است.

۲. فقه در بستر عرفان، ص ۴.

۳. همان.

۴. همان.

آفرین به همه شما که عاشق امام زمانتون هستین! اما بچه‌ها، به سؤال: چه جوری می‌تونیم امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام رو از خودمون راضی نگه داریم؟ برای اینکه به جواب این سؤال خیلی مهم برسیم، بیاین ببینیم آیت‌الله بهجت چه کارایی توی زندگی‌ش انجام داده که تونسته امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام رو ببینه و حضرت رو از خودش راضی نگه داره تا ما هم همون کارارو انجام بدیم و ان‌شاءالله بتونیم امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام رو از خودمون راضی نگه داریم. وقتی به زندگی آیت‌الله بهجت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ما برای اینکه بتونیم امام زمانمون رو راضی نگه داریم، حداقل باید دو تا کار رو حتماً انجام بدیم:

اول اینکه مثل آیت‌الله بهجت باید گوش‌به‌فرمان بابا و مامان باشیم و هرچی اونا گفتن، بگیریم چشم. بهونه هم نیاریم.

دوم اینکه به آیت‌الله بهجت گفتن: «چه جوری می‌شه به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام دسترسی داشته باشیم؟ چطوری می‌شه حضرت رو دید؟» ایشون هم گفته بودن:

«خدا هرچی که گفته واجب است رو انجام بده و هرچی که گفته حرام

است رو انجام نده. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام به همین اندازه از ما راضیه.»^۱

یعنی چی؟ یعنی اگه می‌خوایم امام زمانمون ازمون راضی باشه، باید کارای خوب رو انجام بدیم و دور کارای بد و زشت رو هم خط بکشیم و انجامشون ندیم.

شاید باورتون نشه بچه‌ها، آیت‌الله بهجت به همون اندازه که به آدم بزرگا احترام می‌ذاشتن، به همون اندازه هم احترام بچه‌ها رو نگه می‌داشتن. مثلاً تعریف می‌کنن که صبحای جمعه، وقتی مجلس روضه برگزار می‌شد، آیت‌الله بهجت همون جلوی در می‌نشست و هرکس که وارد می‌شد، جلوی پاش وای می‌ستاد و با خوش‌رویی ازش استقبال می‌کرد. براش هم فرقی نمی‌کرد که کیه. تازه وقتی یک بچه میومد، هم نوازشش می‌کرد و هم براش دعا می‌خوند.

۱. در محضر بهجت، ج ۱، ص ۳۶۱.

یه نفر تعریف می‌کنه: «یه روز وسط روضه بود که یه دفعه آیت‌الله بهجت بلند شد و دست به سینه گذاشت و به کسی احترام گذاشت. هرچی نگاه کردم، کسی رو ندیدم که وارد شده باشه. تعجب کردم. بعد که آیت‌الله بهجت نشست، تازه متوجه شدم که کودکی که هنوز ده سال هم نداره، وارد جلسه شده و آیت‌الله بهجت هم به احترامش بلند شده!»^۱

بله بچه‌ها، کسی که با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام رفیق باشه و خودش رو خادم حضرت بدونه، مثل امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام مهربون می‌شه و دیگه هیچ‌کی براش فرقی نداره و همه رو مثل هم دوست داره؛ حالا می‌خواد کوچولو باشه یا بزرگ.

اما بچه‌ها، غروب یکشنبه، بیست‌وهفتم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۸ بود که یه خبری همه رو شوکه و ناراحت کرد. خبر فوت آیت‌الله بهجت همه‌جا پیچیده بود و همه مردم از نبود ایشون گریه‌وزاری می‌کردن. آیت‌الله بهجت رو توی شهر قم کنار حرم حضرت معصومه عَلَيْهَا السَّلَام خاک کردن. اگه شما هم به قم سفر کردین، یادتون نره که حتما سر خاک آیت‌الله بهجت برین و بعد از اینکه براشون فاتحه خوندین، ازشون بخواین اون دنیا براتون دعا کنه.

جمع‌بندی

آره عزیزای من، این داستان زندگی پنجمین شخصیت از شخصیتای سرود «سلام فرمانده» بود. ما توی این جلسه با کسی آشنا شدیم که چون گوش به فرمان والدینش بود و کارای خوب انجام می‌داد و کارای بد رو ترک می‌کرد، تونسته بود دل امام زمانش رو به دست بیاره و ایشون رو از خودش راضی نگه داره.

۱. این بهشت آن بهشت، ص ۵۷.

تکلیف

بچه‌ها، گفتیم یکی از راه‌های اینکه بتونیم امام زمانمون رو از خودمون راضی نگه داریم، اینه که کارای خوب بکنیم. می‌خوام به کاری بهتون یاد بدم که اگه امشب انجامش بدین، هم مامان و باباتون خوش حال می‌شن و براتون دعا می‌کنن، هم امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى شاد می‌شه و از این کارتون راضی می‌شه. هرکی قول می‌ده این کار رو انجام بده، اول برای سلامتی مامان و باباش به صلوات بفرسته:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

شادی روح اون مامان و باباهایی هم که از دنیا رفتن، به صلوات دیگه بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

اما اون کار ساده ولی دوست داشتنی که هم امام زمانمون رو خوش حال می‌کنه و هم مامان و بابامون رو، اینه که امشب که رفتین خونه، اول دست مامانتون رو ببوسین و بعد هم دست باباتون رو. بچه‌ها، یادتون نره همون موقع که می‌خواین این کار رو انجام بدین، شیطان سریع میاد کنارتون و می‌گه:

«**خجالت بکش! این کار زشته! این کار رو نکن! آخه چه کاریه؟!»**

و هزار تا حرف دیگه. همون موقع شما باید به مشت بزنین توی دهن شیطان و سریع این کار خوب رو انجام بدین.

دعای پایانی

بریم سراغ دعا کردن. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می‌بریم بالا	بهاهمدیگه می‌کنیم دعا
خدا ماها رو دوست داره	دعاهامونو قبول داره
خدایا، فرج امام زمانمون رو برسون.	

خدایا، ما رو هم مثل آیت‌الله بهجت از یارای واقعی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام قرار بده.
خدایا، به ما کمک کن کارایی رو انجام بدیم که مامان و بابامون از ما راضی باشن.
خدایا، کمکمون کن تا امام زمانمون رو از خودمون راضی نگه داریم.
برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فصل ششم

سربازان گمنام افغان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



می خواهیم گمنام بمانم
معرفی مفهوم سرباز گمنام

شروع^۱

به نام خدای «فرمانده»

السلام علیک ای «عشق جانم، امام زمانم»

طبق قرار هر روزمون، اول سرود «سلام فرمانده» رو پخش می‌کنم و بعد می‌ریم سراغ آشنایی با ششمین نفر از شخصیتای داخل سرود. مثل هر روز، یادتون نره ها، همه با هم بلند و یک‌صدا سرود رو می‌خونیم.^۲

خب، بریم سراغ ششمین نفر و آخرین نفر از شخصیتای داخل شعر. راستی چرا آخرین نفر؟! کسی می‌دونه؟ خب معلومه! چون دیگه کسی داخل شعر نیست و همه رو گفتیم! یعنی از فردا دیگه جلسه نداریم؟! نه خیر! از فردا می‌ریم سراغ یه شعر باحال دیگه که مثل همین سرود، همه‌تون اون رو بلدین. اصرار هم نکنین؛ چون اسمش رو الان نمی‌گم. بریم سراغ آخرین نفر. من اون قسمت رو می‌خونم، شما بگید کیه:

۱. از آنجا که مربیان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

۲. مربی باید سرود «سلام فرمانده» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مربی باید از متریبان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

«عهد می بندم / روزی لازمت بشم / عهد می بندم / حاج قاسم بشم /
 / عهد می بندم / مثل بهجتو / مثل سربازای گمنام / خادمتم بشم»

خب، نفر ششم کدوم شخصیته؟

آفرین به کسانی که درست گفتن. جلسات گذشته درباره آیت الله بهجت و حاج قاسم سلیمانی حرف زدیم. حالا می‌خوایم به گروه دیگه رو بهتون معرفی کنیم. حالا که اسم آیت الله بهجت و حاج قاسم اومد، اول برای شادی روحشون به صلوات بلند بفرستین:

اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجه

شخصیت بعدی که می‌خوایم درباره‌ش صحبت کنیم، مثل شخصیت سوم که یک نفر نبود و ۳۱۳ تا بودن، یک گروهن. این گروه چون ویژگیای خاصی دارن، توی سرود «سلام فرمانده» به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف می‌گیم ما هم دوست داریم مثل سربازای گمنام، خادمتم بشیم. حالا هرکی می‌خواد سرباز گمنام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف باشه، صلوات بفرسته:

اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجه

فصل ششم

معرفی شخصیت

کسی از شما بچه‌ها هست که سربازای گمنام رو شناسه یا بدونه اونا چه کارایی انجام می‌دن؟

بله، حق کاملاً با اونا ییه که می‌گن کسی اونا رو نمی‌شناسه! نه کسی اونا رو می‌شناسه و نه حتی خانواده‌هاشون از نوع کارشون اطلاعاتی دارن. اونا آدمایی هستن که با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف عهد بستن سربازای گمنامی براشون باشن. اونا خوب می‌دونن که شهرت در گمنامیه. کسی می‌دونه این جمله «شهرت در گمنامی است»، یعنی چی؟

یه روایت داریم که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند: «اگه کسی می خواد مشهور بشه، راهش اینه که توی دنیا سعی کنه گمنام بمونه و خیلی مطرح نشه.»^۱ شاید براتون سؤال پیش بیاد که مگه می شه ما برای اینکه مشهور بشیم، سعی کنیم مشهور نشیم؟! دقیقاً بچه ها، اگه می خواین مشهور بشین، راهش اینه که گمنام بمونین. اون وقته که خدا خودش شما رو توی عالم مطرح می کنه؛ درست مثل شهید حججی. آقا محسن حججی هیچ وقت سعی نکرد معروف بشه و خودش رو همه جا مطرح کنه. حتی سعی می کرد توی اردوهای جهادی توی روستاهای دورافتاده شرکت کنه، بدون اینکه کسی اون رو بشناسه. ولی دیدین که خدا چطور اسم آقا محسن رو توی تمام دنیا مطرح کرد و مشهورش کرد و جهانی شد. سربازای گمنام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام همونایی هستن که بعد از شهادتشون، تازه اسمشون توی شهر می پیچه و آوازه عالم می شه که آره فلانی از سربازان گمنام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام بود و شهید شد. بمونه که بعضیاشون رو حتی بعد از شهادت هم کسی نمی شناسه و توی آسمونا مشهور و معروف می شن و همه فرشته ها و ملائکه می شناسنشون.

فصل ششم

سربازای گمنام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام سربازای خدمتگزار به اسلام و کشورمون هستن. اونا دست به دست هم دادن و جوری از کشورمون دفاع می کنن که نمی دارن حتی کوچیک ترین آسیبی به کشور عزیزمان ایران برسه. بچه ها، می دونین ما مردم این کشور، به خاطر زحمتا و دل سوزیا و تلاشای اوناست که در آرامش زندگی می کنیم؟ سربازان گمنام خودشون رو خادمای ملت می دونن و همین خادمای ملت، حتی حاضرن جون عزیزشون رو در راه خدا و برای کشور و مردمشون فدا کنن تا سرزمینشون همیشه سربلند بمونه.

یه سؤال: شما تا کجا می تونین خودتون رو جای سربازان گمنام بذارین و ویژگیای اونا رو داشته باشین؟

۱. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يُرْفَعَ ذِكْرُهُ، فَلْيُخْمَلْ أَمْرُهُ» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۶۴).

بینین بچه‌ها، درسته که هرکدوم از ما تا به اندازه‌ای می‌تونیم مثل سربازای گمنام باشیم؛ ولی طبق آیه قرآن که می‌گه: «همگی جمع شوید و به ریسمان الهی چنگ بزنید؛ ولی پراکنده نشوید!»^۱ همه‌مون باید پای کار این نظام و کشور و انقلاب بمونیم و برای امنیت اون مثل سربازای گمنام تلاش کنیم و با دشمنان و افرادی که به کشورمون خیانت می‌کنن، مبارزه کنیم و نذاریم حتی مگسی مثل آمریکا، جرئت نفوذ به کشورمون رو داشته باشه.

جالبه بدونین که یکی از ویژگیای قشنگ سربازان گمنام اینه که اونا از خدا عمر طولانی می‌خوان تا بیشتر به مردم خدمت کنن و به درجات بالاتری توی بهشت برسن؛ چون می‌دونن که خدا توی قرآن کریم گفته افرادی رو که به مردم خدمت می‌کنن، خیلی دوست داره.^۲ کیا دلشون می‌خواد خدا اونا رو خیلی دوست داشته باشه؟ هرکدوم از شما که دوست داره خدا خیلی دوستش داشته باشه، باید مثل سربازای گمنام سعی کنه مواظب کشورش و مردمش باشه و به همه کمک کنه؛ مخصوصاً اطرافیانش مثل پدر و مادر، خواهر و برادر و دوستا و رفیقاش.

راستی بچه‌ها، سربازای گمنام یه ویژگی دیگه هم دارن که شاید بشه گفت از همه ویژگیاشون مهم‌تره. هرکی دوست داره این ویژگی عالی رو بشنوه، باید هزینه‌ش رو بده! هزینه‌ش هم با صدای قشنگتون قابل پرداخته! همه با هم می‌گین: «یا علی!»

نه، نشد! مطلبی که می‌خوام براتون بگم، قیمتش بیشتر از این صداست؛ پس باید بلندتر بگین. حالا همه با هم، بلند و یک‌صدا: «یا علی!»

آفرین! حالا شد. حالا که این قدر خوب اسم امیرالمؤمنین رو بردین، منم این مطلب رو براتون می‌گم. از مهم‌ترین ویژگیای مهم سربازای گمنام، اخلاص اوناست. اخلاص یعنی چی؟ اخلاص یعنی اینکه کارایی که می‌خوایم انجام بدیم،

۱. آل عمران، ۱۰۳.

۲. بقره، ۱۹۵.

فقط و فقط واسه خدا باشه، نه برای اینکه معلم من رو ببینه و از من خوشش بیاد یا دوستانم بهم بگن چه بچه خوبی! نه، باید فقط و فقط واسه خدا کارامون رو انجام بدیم. اگه این کار رو کردیم، می‌شیم مثل این سربازای گمنام که یار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و ایشون هم ازشون راضی‌ان.

جمع‌بندی

خب بچه‌ها، امروز یه چیز خیلی مهم یاد گرفتیم و اون اینه که اگه می‌خوایم مشهور بشیم، باید سعی کنیم گمنام بمونیم و برای اینکه بتونیم مثل سربازای گمنام باشیم، باید کارایی رو که می‌کنیم، فقط و فقط برای خدا انجام بدیم و به قول معروف، اخلاص داشته باشیم.

تکلیف

بچه‌ها، واسه اینکه مثل سربازای گمنام بشیم و بتونیم کارامون رو فقط واسه خدا انجام بدیم، همه‌تون وقتی رفتین خونه، یه کاغذ بردارین و چند تا کار خوب رو توی اون بنویسین. منظورم کارای خوبیه که می‌تونید آینده ایران رو بسازه یا به نفع مردم ایران زمین باشه. البته حتماً باید حواستون باشه که اولاً کسی نباید از اون کاغذ خبری داشته باشه و ثانیاً فقط و فقط باید برای خود خدا انجامش بدیم تا بشیم شبیه سربازای گمنام.

دعای پایانی

ا ما رسیدیم به دعای پایانی، همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می‌بریم بالا	با همدیگه می‌کنیم دعا
خدا ماها رو دوست داره	دعاها مونو قبول داره

اولین دعا: خدایا، فرج امام زمانمون رو برسون.

خدایا، ما رو هم مثل سربازای گمنام، از یارای واقعی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام قرار بده.
خدایا، کمکمون کن توی کارمون اخلاص داشته باشیم.
خدایا، کمکمون کن که برای کشورمون آینده‌ساز باشیم.
خدایا، دشمنای اسلام و انقلاب و کشورمون رو نابود کن.
برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

فصل هفتم



بهشت مشتاق اوست
زندگی نامهُ عمارِ یاسر

شروع^۱

به نام خدای «شهید»

السلام علیک ای «بهترین رفیق شهیدم، امام حسینم»

بیاین همین ابتدای جلسه مون یه سلام به سید شهدای عالم یعنی امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش بدیم تا جلسه مون برکت داشته باشه. همه به نشانه ادب، دست بر سینه می‌ذاریم و از عمق جان به امام حسین علیه السلام و یاراش سلام می‌دیم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي
سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي
لِزِيَارَتِكُمْ. السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ
عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

هرکی دوست داره امام حسین علیه السلام ازش راضی باشه، بلند صلوات بفرسته:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۱. از آنجاکه مریبان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

شاید برای بعضیاتون سؤال شده باشه که چرا امروز مثل روزای قبل شروع نکردیم و نگفتیم: «به نام خدای فرمانده» یا نگفتیم: «السلام علیک ای عشق جانم...» کسی می‌تونه بگه چرا امروز با رفیق و شهید شروع کردیم؟

آفرین به تیزهوشای جمع! دیروز گفتیم که آخرین روز سرود «سلام فرمانده» ست و امروز قراره بریم سراغ یه سرود باحال و جدید. خب، به نظرتون چه سرودی رو می‌خوایم پخش کنیم؟

با افتخار می‌ریم سراغ سرود زیبای «رفیق شهیدم». مثل روزای قبل، من سرود رو پخش می‌کنم و هرکی بلده، با من بخونه. یادمون نره ها، همه با هم می‌خونیم.^۱

قراری که از روز اول گذاشتیم، این بود که هر روز به نفر از شخصیتای داخل سرود «سلام فرمانده» رو معرفی کنیم که همین کار رو هم کردیم. از امروز به بعد می‌خوایم همون کار رو ادامه بدیم؛ اما با شعر جدیدمون، یعنی سرود «رفیق شهیدم». خب بریم سراغ اولین نفر داخل شعر. به نظرتون اولین نفری که داخل شعر «رفیق شهیدم» اسمش رو میاریم، کیه؟ دوباره اون قسمت رو می‌خونم. شما بگید کیه:

«منم عمار / یه عمار ایرانی از نسل سلیمانی / منم میرزا / همون کوه

غیرت میرزا کوچک گیلانی»

خب، اولین نفر کی بود؟

آفرین به همه شما عزیزا! اولین نفری که می‌خوایم درباره‌ش حرف بزنیم و باهاش آشنا بشیم، شخصیه به نام عمار. اما بچه‌ها، دو تا اسم دیگه هم داخل این تیکه‌ای که خوندیم بود: حاج قاسم و میرزا کوچک خان! قبلاً درباره‌ی اونا حرف زدیم. باید بریم سراغ افراد جدید. قبل از اینکه شروع کنیم، برای شادی روح حاج قاسم سلیمانی عزیز و میرزا کوچک خان قهرمان هم یه صلوات بفرستین:

﴿اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجه﴾

۱. مری باید سرود «رفیق شهیدم» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مری باید از مترتیبین بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

معرفی شخصیت

اون اوایل اسلام که پیامبر ﷺ تازه به پیامبری رسیده بودن، به خونواده‌ای توی مکه زندگی می‌کردن که تازه مسلمون شده بودن. این خونوادهٔ چهارنفره، تشکیل شده بود از: یاسر و سمیه یعنی پدر و مادر خونواده، و عمار و عبدالله که دو تا پسر خوب این خونواده بودن. اونا جزو اولین کسانی بودن که به پیامبر ﷺ ایمان آوردن و مسلمون شدن؛ واسهٔ همین، آدم‌بدا و دشمنای پیامبر اونا رو اذیت می‌کردن و شکنجه‌شون می‌دادن.

یه روز اون قدر بابای عمار رو اذیت کردن و بهش شلاق زدن که دیگه طاقت نیامورد و شهید شد. مشرکا و دشمنان سمیه رو هم که مامان عمار بود، شکنجه می‌دادن و می‌گفتن: «باید به پیامبر توهین کنی!» ولی مامان عمار هیچ‌وقت این کار رو نکرد تا اینکه یه روز ابوجهل که از دشمنای اصلی پیامبر بود، از دست سمیه عصبانی شد و یه ضربهٔ محکم به شکم سمیه زد و سمیه هم مثل شوهرش شهید شد.

عمار وقتی دید که بابا و مامانش این‌همه سختی رو به دلیل دوستی با پیامبر تحمل کردن و تا دم شهادت، توی مسیر پیامبر و اسلام موندن، تصمیم گرفت راه اونا رو ادامه بده و دوستی خودش با پیامبر رو بیشتر کنه. مشرکا و کافرای مکه هم چون از این قضیه خیلی ناراحت شده بودن، عمار رو دستگیر کردن و شروع کردن به شکنجه‌دادنش. اون قدر نامرد بودن که عمار رو می‌بردن وسط بیابونای داغ مکه و سنگای بزرگی رو که با آفتاب داغ شده بود، می‌داشتن روی بدنش. بعد بهش می‌گفتن: «یا به محمد توهین کن یا همین‌طور اذیتت می‌کنیم!» ولی عمار مثل مامانش هیچ‌وقت این کار رو انجام نداد. عمار رو این‌قدر شکنجه دادن که وقتی به دیدن پیامبر اومد، همه فکر کردن عمار بیماری پوستی گرفته! آخه صورت و دستا و بدنش پر بود از جای سوختگی.

پیامبر ﷺ خیلی عمار رو دوست داشت و همیشه براش دعا می‌کرد و حتی

بهش گفته بود: «**اگه خیلی اذیتت می‌کنن و می‌گن توهین کن، اشکالی نداره.**» اما عمار چون عاشق پیامبر مهربون بود، سختیا رو تحمل می‌کرد و از بهترین یارای پیامبر موند.

شاید باورتون نشه؛ اما عمار همه‌جوره پای اسلام موند و توی همه جنگا کنار پیامبر ﷺ جنگید و بعد از شهادت پیامبر ﷺ هم به همین راه ادامه داد و شد از بهترین یارای جانشین پیامبرمون؛ یعنی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه. واقعاً خوش به حال عمار! اون قدر توی مسیر حق موند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ش می‌فرمودن: «**بهشت مشتاق عماره.**»^۱

یه روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خودشون نشستند و عمار رو دعا کردن و فرمودن: «**خدا عمار رو مشمول رحمت خودش قرار بده. اون رو یه گروه یابی و سرکش و ستمگر به قتل می‌رسون.**»^۲ کسایی که این حرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو شنیده بودن، منتظر بودن ببینن این گروه یابی و سرکش و ستمگر که عمار رو به شهادت می‌رسون، کیا هستن.

زمان گذشت و گذشت تا اینکه عمار تقریباً یه پیرمرد نودساله شد. جنگی بین سپاه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و معاویه به اسم جنگ صفین راه افتاد. عمار با اینکه سن و سالی ازش گذشته بود و پیرمردی شده بود، هنوز پای اعتقاداتش مونده بود. توی صفین به عنوان یکی از بهترین یارای امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در جنگ شرکت کرد و از فرماندهای سپاه حضرت بود. یارای معاویه که دشمن حضرت علی رضی الله عنه بودن، عمار رو توی نودسالگی به شهادت رسوندن. با این اتفاق، هم حقانیت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه به اونایی که شک داشتن ثابت شد، هم عمار به آرزوی قدیمی‌ش یعنی شهادت و رفتن به بهشت رسید و هم معلوم شد که اون گروه یابی و سرکش و ستمگری که عمار رو به شهادت می‌رسون، همون سپاه معاویه هستن.

۱. اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۳۲۳.

۲. همان.

بعد از شهادت عمار، حضرت علی علیه السلام، بر بدنش نماز خوندن و بعد از تشییع، به خاک سپردنش. اگه می‌خواین بدونین که قبر او الان کجاست، باید بهتون بگم که قبر عمار توی کشور سوریه و در شهر رقه قرار داره و قبلاً گنبد و بارگاهی داشت؛ اما سال ۱۳۹۲ داعشیا به اونجا حمله کردن و با خمپاره و موشک، دیواری اونجا رو تخریب کردن!^۱

جمع‌بندی

داستان زندگی اولین کسی رو که توی سرود «رفیق شهیدم» ازش اسم می‌بریم، براتون تعریف کردم. عمار یاسر تا پای جون روی اعتقاداتش موند؛ یعنی اسلام، پیامبر عزیز و مهربونمون و بعدش جانشین بر حقشون امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

تکلیف

بچه‌های گلم، بیاین ماهم مثل عمار تمام تلاشمون رو بکنیم تا پای اعتقاداتمون وایستیم؛ اعتقاد به اسلام، اعتقاد به ایران و اعتقاد به انقلاب اسلامی. دوست دارم با کمک مامان و باباتون برام بنویسین که مثل عمار، شما چه کارایی می‌تونین انجام بدین تا از اعتقاداتتون دفاع کنین.

دعای پایانی

مثل آخر هر جلسه مون، بریم سراغ دعا کردن. همه دستامون رو میاریم بالا که دعاکنیم:

باهم‌دیگه می‌کنیم دعا
دعاهامونو قبول داره

دستامونو می‌بریم بالا
خدا ماها رو دوست داره

خدایا، فرج امام زمانمون رو برسون.
خدایا، به ما کمک کن که پای اعتقاداتمون وایستیم.
خدایا، ما رو توی بهشت، همسایهٔ عمار قرار بده.
برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فصل هشتم



سلمان محمدی
زندگی نامه سلمان فارسی

شروع

به نام خدای «شهید»

السلام علیک ای «بهترین رفیق شهیدم، امام حسینم»

بیان همین اول جلسه‌مون مثل روز قبل یه سلام به سید شهدای عالم یعنی امام حسین علیه السلام و یارای شهیدش بدیم تا جلسه‌مون برکت داشته باشه و ثواب این سلام رو هدیه کنیم به مادرشون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي
سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي
لِزِيَارَتِكُمْ. السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ
عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

هرکی دوست داره فردای قیامت امام حسین علیه السلام بهش لبخند رضایت بزنه، بلند
صلوات بفرسته:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم

۱. از آنجاکه مریبان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

امروز می‌خوایم دومین نفر از سرود «رفیق شهیدم» رو معرفی کنیم. مثل روزای قبل، من سرود رو پخش می‌کنم و همه با هم می‌خوانیم.^۱

خب، بریم سراغ دومین نفر داخل شعر. به نظرتون دومین نفری که داخل شعر «رفیق شهیدم» اسمش رو می‌یاریم، کیه؟ دوباره اون قسمت رو می‌خونم. شما بگید کیه:

«منم عمار / یه عمار ایرانی از نسل سلیمانی / منم میرزا / همون کوه
غیرت میرزا کوچک گیلانی / منم سلمان / همون سلمانم مئا از تبار
ایرانی»

خب، دومین نفر کی بود؟ حاج قاسم سلیمانی؟! میرزا کوچک خان جنگلی؟! عمار یاسر؟!!

آفرین بهتون! هیچ کدوم! چون قبلاً دربارهٔ این عزیزا صحبت کردیم. پس می‌ریم سراغ نفر بعدی؛ یعنی سلمان یا بهتره بگیم سلمان فارسی. اونایی که آماده‌ان تا امروز دربارهٔ سلمان فارسی صحبت کنیم، برای شادی روحش بلند صلوات بفرستن:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

فصل هشتم

معرفی شخصیت

بچه‌ها، دو تا سؤال باحال:^۲

۱. کی می‌دونه اسم سلمان فارسی چی بوده؟ شاید بگین خب معلومه دیگه! اسمش سلمانانه؛ اما باید بدونین که اسم اصلی‌ش سلمان نبوده

۱. مری باید سرود «رفیق شهیدم» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مری باید از متریان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

۲. مری می‌تواند این سؤال را به جهت مزاح یا برای برقراری ارتباط اولیه با متریان مطرح کند.

و وقتی به دنیا اومد، اسمش رو گذاشتن روزبه. خب شاید براتون سؤال بشه که اگه اسمش روزبه بوده، چرا بهش می‌گن سلمان؟ جوابش اینه که آقا روزبه قصه ما وقتی برای اولین بار اومد پیش پیامبر ﷺ و خودش رو معرفی کرد، پیامبر مهربون ما اسمش رو عوض کردن و بهش فرمودن سلمان.^۱

۲. کی می‌دونه سلمان فارسی بچه کجاست؟ ایرانیه یا خارجیه؟ بچه باهوشا در جواب می‌گن خب از اسمش معلومه دیگه: سلمان فارسی! یعنی بچه ایرانیه. آره بچه‌ها، سلمان هم مثل همه ما توی ایران به دنیا اومد؛^۲ اما شاید باورتون نشه، مامان و بابای سلمان مثل مامان و بابای ما مسلمان نبودن. بابای سلمان از علمای دین زرتشت بود.^۳ البته اینم بگم که اون موقع هنوز دین اسلام نیومده بود و فقط مسیحیا و یهودیا وجود داشتن.

درسته که سلمان توی همچین خونواده‌ای به دنیا اومده و بزرگ شده بود؛ اما یکی از ویژگیای عالی سلمان این بود که همیشه به دنبال حقیقت می‌گشت و همیشه دوست داشت بفهمه حقیقت چیه و حق با کیه؟ دغدغه حقیقت جویی باعث شده بود که سلمان زیاد مسافرت کنه. از این شهر به اون شهر می‌رفت که بتونه حقیقت رو پیدا کنه تا ازش تبعیت کنه.

شاید باورتون نشه بچه‌ها؛ اما بابای سلمان واسه اینکه سلمان زرتشتی بودنش رو کنار نذاره، اون رو توی خونه حبس کرده بود و نمی‌داشت بیرون بره! یه روز بابای سلمان بهش گفت: «برو فلان جا و یه کاری انجام بده.» سلمان وقتی برای انجام اون کار رفت بیرون، با یه کلیسای مسیحی برخورد کرد و چون دغدغه حقیقت جویی داشت، به اونجا یه سری زد تا ببینه چه کار می‌کنن. وقتی وارد اونجا

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ۱۳۹۵ ق، ص ۱۶۵.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ۱۴۱۷ ق، ص ۱۷۶.

۳. شیخ مفید، الاختصاص، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۲۲.

شد و عبادت مسیحیا رو دید، عاشق اونا شد و بعد از یه کم تحقیق، مسیحی شد. چون باباش بهش اجازه نمی‌داد، از ایران خارج شد و به سوریه رفت.^۱

توی سوریه شروع کرد به مطالعه تخصصی درباره مسیحیت و به کلیساهای زیادی سر زد؛ ولی روحیه حقیقت‌جویی‌ش بهش اجازه نداد که به همین اندازه اکتفا کنه. سلمان همین طور که داشت به سبک مسیحیا عبادت می‌کرد، به سفرای خودش و مطالعه و تحقیق ادامه داد.

زمان گذشت و گذشت تا یه روزی توی یکی از کلیساهای مسیحی، یه جمله‌ای شنید که ناخودآگاه دلش اون رو می‌خواست. شنید که مسیحیا معتقدن یه روزی یه پیامبری میاد و اون پیامبر دینی داره که کامل‌ترین دینه و خودش هم بهترین مخلوق خدا روی زمین و اون قدر مهربونه که همه عاشقش می‌شن.

سلمان همین که اسم پیامبر رو شنید، محبت پیامبر توی دلش نشست و آرزو کرد یه روزی بتونه پیامبر رو ببینه. واسه همین بازم شروع کرد به مسافرت رفتن و تحقیق بیشتر تا اینکه یه روز توی یکی از کلیساها شنید که آخرین پیامبر خدا به دنیا اومده. شوق و ذوق دیدن آخرین پیامبر خدا که بهترین مخلوق خدا هم هست، دوباره اون رو مجبور کرد شروع کنه به مسافرت کردن. با یه کاروانی که به سمت عربستان می‌رفت، همراه شد تا بره مکه و پیامبر ﷺ رو ببینه؛ اما وسط راه بهش خیانت کردن و همه دارایی‌ش رو دزدیدن و خودش رو هم به عنوان برده به یه آدم یهودی فروختن.

سلمان که دیگه برده شده بود و نمی‌تونست بدون اجازه اربابش جایی بره، غمای عالم روی دلش نشست و هیچ کاری از دستش برنمیومد و فقط غصه می‌خورد که چرا نتونسته پیامبر مهربون رو ببینه و یاری‌شون کنه.^۲

۱. دانشنامه جهان اسلام، «سلمان فارسی».

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، دارالمعرفه، ص ۲۱۸.

سال‌ها گذشت تا پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت کردن. سلمان وقتی این خبر رو شنید، خیلی خیلی خوش حال شد؛ چون بالاخره داشت به آرزوش می‌رسید. یه روز سلمان توی کوچه داشت رد می‌شد که توجهش به یه نفر جلب شد. انگار تمام محبتای عالم رو توی دل سلمان برای اون شخص قرار داده بودن! سلمان سریع به طرف اون شخص رفت تا بفهمه کیه. یه کم پرس و جو کافی بود تا متوجه بشه این شخصی که این جور داره دلش رو می‌بره، همون پیامبر مهربون خداست که سال‌ها منتظرش بوده و به خاطرش از ایران به سمت عربستان حرکت کرده و کلی بلا سرش اومده.

سلمان به آرزوش رسیده بود و از خوش حالی روی پای خودش بند نمی‌شد. طاقت و قرار نداشت؛ اما نمی‌دونست باید چه کار کنه. تا اینکه یه دفعه دید خود پیامبر ﷺ داره به سمتش میاد. پیامبر ﷺ که فهمیده بودن قضیه از چه قراره، با خوش‌رویی پیش سلمان رفتن و ازش پرسیدن: «اسمت چیه و اهل کجایی؟» و چند تا سؤال دیگه.

سلمان به پیامبر ﷺ توضیحاتی داد و گفت: «**برای رسیدن به شما و حقیقت، سختی زیادی تحمل کردم.**» پیامبر مهربونمون سریع رفتن پیش ارباب سلمان و پول خوبی بهش دادن و سلمان رو ازش خریدن و بعدش هم اون رو در راه خدا آزاد کردن! حالا دیگه سلمان به آرزوش رسیده بود و می‌تونست تا آخر عمر به پیامبر ﷺ خدمت کنه. اون همیشه کنار پیامبر ﷺ بود و سعی می‌کرد تمام کارا و ویژگیای خوبی رو که پیامبر ﷺ می‌گن، اجرا کنه.

سلمان فارسی اون قدر آدم خوبی شده بود که می‌گن مقامش از مقام لقمان که توی قرآن ازش تعریف شده، بالاتر بود^۲ و حتی یه روز پیامبر مهربونمون بهش

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ۱۴۰، ق، ص ۶۳.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ۱۴۰۴، ص ۳۸.

فرمودند: «**تو جزو خانوادهٔ ما هستی.**»^۱ حالا دیگه سلمان فارسی از بهترین یارای پیامبر ﷺ شده بود؛ تا جایی که به حدیثی از امام صادق علیه السلام هست که ایشان گفتن:

«سلمان رو با نسبت محمدی یعنی سلمان محمدی یاد کنید، نه با نسبت سلمان فارسی.»^۲

سلمان محمدی بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم توی مسیر مستقیم و اسلام موند و تا موقعی که از دنیا رفت، از اصحاب وفادار امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. واقعاً خوش به حال سلمان محمدی! می‌دونین چرا؟ می‌گن وقتی سلمان از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام بدن سلمان رو غسل دادن و کفن کردن. بعد خود حضرت علی علیه السلام برایش نماز میت خوندن. حتی می‌گن توی نماز میت سلمان، هفتاد صف از فرشته‌ها هم شرکت کرده بودن و به بدنش نماز می‌خوندن.^۳

جمع‌بندی

خب بچه‌های گلم، اینم از داستان زندگی دومین کسی که توی سرود «رفیق شدیدم» ازش اسم بردیم؛ یعنی سلمان فارسی یا بهتره بگیم سلمان محمدی، همون سلمانی که تمام تلاشش رو کرد و هزاران سختی رو تحمل کرد تا بتونه یار واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام باشه.

فصل هشتم

تکلیف

بچه‌های گلم، همون طور که گفتیم، سلمان طبق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیت علیهم السلام بود. حالا ازتون می‌خوام امشب برید پیش بابا و مامان و از اونا

۱. شیخ صدوق، عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ۱۳۷۸، ق، ص ۶۴.

۲. دانشنامهٔ جهان اسلام، «سلمان فارسی».

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

سؤال کنین: «اگه ما بخوایم مثل سلمان از اهل بیت باشیم، باید چه کار کنیم؟»
راه‌هایی رو که به نظرتون می‌رسه، فردا برای من بیارین تا اگه شد، درباره‌ش با هم
صحبت کنیم.

دعای پایانی

آخر جلسه بریم سراغ دعا کردن. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می‌بریم بالا	باهم‌دیگه می‌کنیم دعا
خدا ماها رو دوست داره	دعاهامونو قبول داره
خدایا، فرج امام زمانمون رو برسون.	

خدایا، ما رو جزو یارای اصلی اهل بیت قرار بده.

خدایا، بهمون کمک کن تا همیشه توی مسیر اهل بیت که حق هستن، باشیم.

برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

فصل نهم

دوستان بهشتی

شهید حسین فهمیده

شهید علی لندی



در مسیر امام حسین علیه السلام
زندگی نامه علی لندی

۹

شروع^۱

به نام خدای «شهید»

السلام علیک ای «بهترین رفیق شهیدم، امام حسینم»

طبق قرار هر روزمون، اول سرود «رفیق شهیدم» رو پخش می‌کنم و بعد می‌ریم سراغ آشنایی با سومین نفر از شخصیتای داخل سرود. مثل هر روز، یادتون نره ها، همه با هم، بلند و یک صدا، سرود رو می‌خونیم.^۲

خب، بریم سراغ سومین نفر داخل شعر. به نظرتون سومین نفری که داخل شعر اسمش رو میاریم، کیه؟ دوباره اون قسمت رو می‌خونم، بگید کیه:

«منم علی لندی / منم حسین فهمیده / یه دهه هشتادی / که حاج

قاسمو دیده / یک دهه نودی / که الگوش یه شهیده»

خب، سومین نفر هم مشخص شد. سومین نفری که می‌خوایم درباره‌ش حرف بزنیم و باهاش آشنا بشیم، کسی نیست جز علی لندی. همین ابتدای کار، برای شادی روح رفیق شهیدمون علی لندی عزیز، یه صلوات بفرستین.

۱. از آنجا که مربیان عزیز به سلام و احوال‌پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف‌اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

۲. مربی باید سرود «رفیق شهیدم» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مربی باید از مترجمان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

معرفی شخصیت

یکی از رفیقای خوب ما شهید علی لندیه. شهادت این نوجوون پونزده ساله چند سال پیش خبرساز شد و همه رو مات و مبهوت کرد. علی لندی قصه ما توی یه روز سرد زمستونی اما زیبا، توی شهرستان ایذه از استان خوزستان به دنیا اومد. مامان و بابای مهربون علی که خیلی عاشق بچه شون بودن، اولین کار خوبی که براش انجام دادن، این بود که یه اسم خوب براش انتخاب کردن و نام امام اول ما شیعیان یعنی حضرت علی علیه السلام رو روش گذاشتن. بعد از این اسم خوشگل و زیبا، نوبت رسید به مراقبت کردن از علی کوچولو؛ هم مواظبت از جسم علی و هم مراقبت از روح و روانش. اگه بخوایم توی یه جمله بگیم، اونا تمام تلاششون رو واسه تربیت علی می کردن. اونا جوروی علی رو تربیت کرده بودن که با اینکه سن و سالی نداشت، عاشق شهادت شده بود و بالاخره به آرزوش هم رسید.

کسی می دونه ماجرای شهادت علی لندی چی بوده؟

ماجرا از این قرار بود که علی آقای قصه ما، چند روزی رفته بود خونه خالهش مهمونی. توی این چند روز، علی از فرصت استفاده کرده بود و با بچه های همسایه خالهش دوست شده بود. اونا هر روز صبح با هم می رفتن توی کوچه و بازی می کردن.

یه روز که علی و دوستاش داشتن فوتبال بازی می کردن، تیم علی ۳ بر ۱ عقب بود و هم تیمی هاش تمام تلاششون رو می کردن تا این عقب موندی رو جبران کنن. بازی دیگه داشت تموم می شد و دل توی دل علی و هم تیمی هاش نبود و تمام تلاششون رو می کردن که برنده بشن. توی همین فکروخیال بودن که یه دفعه صدای انفجار تمام کوچه رو پر کرد! همه نگاهها رفت به سمت صدا.

انفجار از طبقه دوم یکی از ساختمونا بود و دود و آتیش از اون خونه بیرون می زد. وسط دود و آتیش بود که یه دفعه صدای دو تا خانم بلند شد و کمک خواستن. اونا وسط آتیش گیر کرده بودن و هیچ راهی برای فرار نداشتن. همه

گیج و مات مونده بودن که چه‌کار کنن تا اون دو تا پیرزن رو نجات بدن. هرکی یه چیزی می‌گفت. یکی می‌گفت: «زنگ بزنین به آتیش‌نشانی!» یکی می‌گفت: «آب بیارین!» یکی دیگه داد می‌زد: «فاصله بگیرین!» و... هرکسی یه چیزی می‌گفت؛ اما اون دو نفر توی آتیش گیر کرده بودن و خونه هم در حال سوختن بود. اصلاً فرصتی واسه فکرکردن نبود. یا باید صبر می‌کردن و اون دو نفر توی آتیش می‌سوختن، یا باید یکی یه کاری می‌کرد.

یه‌مرتبه همه دیدن که علی‌لندی شروع کرد به دویدن! بدون هیچ معطلی‌ای دوید به سمت ساختمون آتیش‌گرفته! به‌محض اینکه علی شروع کرد به دویدن، سروصداها بلند شد: «بچه نرو! علی برگرد! خطرناکه! کجا میری؟! می‌سوزی! برگرد!» همه می‌گفتن: «نرو!»؛ اما انگار علی صدای هیچ‌کدوم رو نمی‌شنید! بعضی قهرمانا مثل مرد عنکبوتی و بت‌من و سوپرمن، الکی و دروغی و خیالی‌ان و فقط توی کارتونا وجود دارن؛ اما علی‌آقای‌لندی داستان ما یه **قهرمان واقعی** بود. اون به‌سرعت دوید سمت ساختمون و از پله‌ها رفت بالا. در خونه رو که باز کرد، دید آتیش به‌شدت شعله‌ور شده و همه‌جا گرمای شدیده. حرارت آتیش صورت نازک علی رو داشت می‌سوزوند؛ اما علی اصلاً متوقف نشد.

فصل نهم

علی اول رفت سمت پیک‌نیکی که باعث آتیش‌سوزی بود و اون رو از پنجره پرت کرد پایین. حالا دیگه وقت کمک‌کردن به اون دو تا خانم بود. علی آقا با اینکه سن‌وسالش کم بود و جثه و هیكل کوچیکی داشت، اراده‌ش خیلی قوی بود. علی اون دو تا زن رو نجات داد و از دل آتیش بیرون کشید؛ اما متأسفانه همون موقع که علی داشت اون دو تا خانم رو نجات می‌داد، لباسش آتیش گرفت و شروع کرد به سوختن. هم لباسش سوخت و هم بدنش.

مردم وقتی این صحنه رو دیدن و متوجه شجاعت علی شدن، سریع رفتن کمک علی و این قهرمان کم‌سن‌وسال رو رسوندن به بیمارستان؛ اما چون شدت سوختگی بدن علی زیاد بود، تلاش‌ای دکترا به نتیجه‌ای نرسید و نتونستن اون

رو مداوا کنن و نجات بدن. کاش می شد برای قهرمان واقعی مون کاری کرد؛ اما از دست کسی کاری برنمیومد و سرانجام علی آقای لندی عزیز روز اول پاییز ۱۴۰۰ به آرزوی خودش یعنی شهادت رسید و تونست توی مسابقه واقعی زندگی برنده بشه و قهرمان قصه ما شد.

علی لندی که برای نجات جون مادر و خواهر یه شهید به دل آتیش زده بود، جون خودش رو از دست داد و به شهادت رسید. بچه ها، جالبه بدونین که عموی علی تعریف می کرد: «علی بارها از من می پرسید که اگه ما توی کربلا و زمان امام حسین بودیم، با امام حسین بودیم یا با یزیدیا؟» عموی علی می گفت: «منم همیشه بهش می گفتم دعاکن همیشه طرف امام حسین باشیم.» جالب تر از همه اینکه وقتی عموی علی واسه عیادتش رفته بود بیمارستان، علی ازش سؤال کرده بود:

«حالا ثابت کردم که طرف امام حسینم؟!»

واقعاً خوش به حال علی لندی عزیز و قهرمان که در راه امام حسین علیه السلام موند و به آرزوش رسید و توی بهشت، در آغوش امامش قرار گرفت.

جمع بندی

اینم از داستان زندگی یکی دیگه از رفقای شهیدمون؛ یعنی قهرمان کوچیک ما علی آقای لندی. علی با کمکی که به دو تا خانمی که در حال سوختن بودن کرد، تونست توی مسابقه اصلی برنده باشه و تا ابد الگوی من و شما بشه. شما هم اگه دوست دارین مثل علی لندی، قهرمان زندگی تون باشین، باید سعی کنین که مثل اون توی مسیر امام حسین علیه السلام باشین و به دیگران کمک کنین.

تکلیف

حالا می‌خواهیم با همدیگه یه کاری انجام بدیم تا ما هم یه کم شبیه به شهید علی لندی بشیم. خب اگه حاضرین، اول بلند یه صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

بچه‌های گلم، امشب وقتی رفتین خونه، یه گوشه از اتاق که کسی نباشه، با خودتون خلوت کنین و فکر کنین که اگه جای علی بودین، چه کاری انجام می‌دادین. اون وقت شما برنده بودین یا بازنده؟

دعای پایانی

حالا آخر جلسه بریم سراغ چند تا دعا. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می‌پریم بالا
خدا ماها رو دوست داره

خدا، فرج امام زمانمون رو برسون.

خدا، ما رو در مسیر اهل بیت قرار بده.

خدا، ما رو توی این دنیا برنده واقعی قرار بده و عاقبت به خیرمون کن.

برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

فصل دهم



رهبر سیزده ساله
زندگی نامه حسین فهمیده

شروع^۱

به نام خدای «شهید»

السلام عليك ای «بهترین رفیق شهیدم، امام حسینم»

آخرین جلسه ماست. بیاین همین ابتدای جلسه مون مثل روزای قبل، یه سلام به امام حسین علیه السلام و یارای شهیدش بدیم تا جلسه مون برکت داشته باشه و ثواب این سلام رو هدیه کنیم به همه افرادی که تا الان توی این نُه جلسه قبل درباره شون صحبت کردیم. دست ادب روی سینه می ذاریم و همه با هم می گیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي
لِزِيَارَتِكُمْ. السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ
عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

۱. از آنجا که مربیان عزیز به سلام و احوال پرسی ابتدای برنامه و کلاس واقف اند، از ذکر آن در ابتدای بحث خودداری شده است.

هرکی دوست داره فردای قیامت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام رو با چهره خندون ببینه، یه صلوات بلند بفرسته:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

امروز می‌خوایم آخرین نفر از سرود «رفیق شهیدم» رو معرفی کنیم. واسه آخرین بار و مثل روزای قبل، من سرود رو پخش می‌کنم و همه با هم، بلند و یک‌صدا، سرود رو می‌خونیم.^۱

خب، بریم سراغ آخرین نفری که داخل شعر ازش اسم بردیم. کسی می‌دونه نفر آخر کیه و ما می‌خوایم امروز درباره‌ی چه شخصیتی صحبت کنیم؟ دوباره اون قسمت رو می‌خونم. شما بگید کیه:

«منم علی لندی / منم حسین فهمیده / یه دهه هشتادی / که حاج

قاسمو دیده / یک دهه نودی / که الگوش یه شهیده»

خب، آخرین رفیق شهید ما کیه؟

آفرین به بچه‌های تیزهوش. بعد از شهید علی لندی که دیروز راجع بهش صحبت کردیم، امروز می‌خوایم درباره‌ی کسی صحبت کنیم که تقریباً هم‌سن و سال شماست؛ یعنی حسین فهمیده. بهتر بگیم، شهید حسین فهمیده. کسی هست که ایشون رو بشناسه و بدونه بچه کجاست؟

آفرین به اونایی که می‌شناسن و آفرین به اونایی که نمی‌شناسن ولی دوست دارن و سعی می‌کنن که این شهید و همه افرادی رو که توی چند روز معرفی کردیم، خوب بشناسن. حالا کیا دوست دارن بریم سراغ معرفی این شهید عزیز؟ پس برای شادی ایشون و همه شهدای دفاع مقدس و مدافعی حرم، یه صلوات بلند بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾

۱. مری باید سرود «رفیق شهیدم» را از قبل آماده کرده باشد و ابتدای هر جلسه آن را پخش کند. مری باید از مترجمان بخواهد که با تمام وجود او را همراهی کنند.

معرفی شخصیت

توی شهر کریمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام یعنی شهر قم، به محله‌ای هست به اسم پامنا. ماه محرم بود و فصل زیبای بهار که توی این محله، خدای مهربون به یه پدر و مادری که اونجا زندگی می‌کردن، یه پسر خوشگل هدیه داد. مامان و بابای اون پسر واسه اینکه بچه‌شون راه امام حسین علیه‌السلام رو ادامه بده، اسم این هدیهٔ الهی رو گذاشتن محمدحسین.

این محمدحسین آقا وقتی یه کم بزرگ‌تر شد، همه با خودشون می‌گفتن: «انگار این بچه با هم‌سن‌وسالای خودش فرق داره!» بعضیا هم می‌گفتن: «انگار یه دنیای دیگه‌ای واسه خودش داره!»

آقا محمدحسین، هم شجاع بود و هم خوش اخلاق و خنده‌رو. مثل خیلی از شما که سعی می‌کنین به همه کمک کنین، اونم اهل کمک‌کردن به دیگران بود و همیشه همه ازش راضی بودن. محمدحسین از همون بچگی سعی می‌کرد به پدرش کمک کنه و واسهٔ همین، از همون موقع توی مغازهٔ پدرش کار می‌کرد. آقا محمدحسین علاقهٔ شدیدی به مدرسه‌رفتن و مطالعه‌کردن داشت. یکی از ویژگی‌های آقا محمدحسین قصهٔ ما که اون رو با هم‌سن‌وسالاش متفاوت کرده بود، این بود که وقتی هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، نمازهاش رو مرتب می‌خوند.

توی اون زمان، امام خمینی رحمته‌الله‌علیه رهبر ما بودن و به همین خاطر، محمدحسین علاقهٔ زیادی بهشون داشت. وقتی حضرت امام رحمته‌الله‌علیه سخنرانی داشتن، محمدحسین با اینکه سنش کم بود، با دقت حرفای امام خمینی رحمته‌الله‌علیه رو گوش می‌کرد و همیشه می‌گفت: «امام هرچی بگه، من حاضرم انجام بدم.»

بچه‌ها، یه چیز جالب براتون بگم؟ یادتونه گفتم خیلی شجاع بود؟ اون موقعاً پخش‌کردن اعلامیه و حرفای امام خمینی رحمته‌الله‌علیه ممنوع بود و هرکس این کار رو انجام می‌داد، طرفدارای شاه ملعون، اون رو دستگیر می‌کردن. محمدحسین

و دوستاش با هم برنامه‌ریزی می‌کردن و سریه ساعتی از خونه میومدن بیرون و شروع می‌کردن به پخش کردن اعلامیه‌های امام و شاعر دادن و نوشتن «مرگ بر شاه» روی دیوارا.

بعد از اینکه انقلاب پیروز شد، صدام به کشورمون حمله کرد و بین کشور ما و عراق یه جنگ طولانی اتفاق افتاد. دشمن می‌خواست وارد خاک کشورمون و خونه‌مون بشه. محمدحسین که مثل شما دانش‌آموز بود، وقتی دید دشمن به کشورش حمله کرده، تصمیم گرفت درس خوندن و کارای دیگه‌ش رو رها کنه و به جنگ با دشمن بره؛ درست مثل خیلی از شما که مطمئنم اگه به‌جای محمدحسین بودین، شما هم همین کار رو می‌کردین. باور ندارین؟ الان براتون ثابت می‌کنم.

فکر کنین توی خونه‌تون نشستین و خدای نکرده یه دزد می‌خواد بیاد توی خونه شما و همه وسایل خونه‌تون رو ببره و مامان و بابا و خواهر و برادرتون رو هم اذیت کنه! شما چه کار می‌کنین؟ فقط می‌شینین و نگاهش می‌کنین؟ یا میرین باهاش می‌جنگین و از حق خودتون و ناموس و خانواده‌تون دفاع می‌کنین؟ آفرین به شما بچه‌های باغیرت! حالا دیدین که اگه شما هم جای حسین فهمیده بودین، همون تصمیمی رو می‌گرفتین که اون گرفت؟!

شاید باورتون نشه؛ اما محمدحسین واسه جبهه‌رفتن، یه مشکل خیلی خیلی بزرگ داشت! چون خیلی کوچیک بود و سن و سالی نداشت، کسی بهش اجازه نمی‌داد بره جبهه. اول خانواده‌ش مخالفت می‌کردن که بالاخره تونست اونا رو راضی کنه. اما تازه این اول راه بود. هیچ مسئولی اجازه نمی‌داد اون جبهه بره و اصلاً ثبت‌نامش نمی‌کردن. محمدحسین اهل کوتاه‌اومدن نبود و بالاخره با اصرار فراوان تونست با یه گروهی به جبهه بره؛ اما نه به‌صورت دائمی؛ بلکه فقط یک هفته!

محمدحسین خیلی خوش حال بود که بالاخره می‌تونه به جبهه بره و از کُشورش و ناموسش دفاع کنه. اما ماجرا به این راحتی هم نبود. همین که وارد جبهه و مناطق جنگی شد، وقتی فرمانده اون منطقه محمدحسین کم‌سن‌وسال قصه ما رو دید، برای اینکه اتفاقی براش نیفته، فوراً دستور داد هرچه سریع‌تر اون رو برگردونن و به خونواده‌ش تحویلش بدن. التماسا و اشکا و ناله‌های محمدحسین هم نتیجه‌ای نداشت و بالاخره دو تا از رزمنده‌ها اون رو برگردوندن و تحویل مادرش دادن. موقع خداحافظی ازش خواستن که قول بده دیگه سمت جبهه برنگرد؛ اما محمدحسین بهشون گفت: «**من نمی‌تونم بهتون قول بدم؛ چون من بازم به جبهه برمی‌گردم.**» جالب اینجاست که بعد از چند روز، دوباره محمدحسین به جبهه برگشت.

با اینکه فرماندها با بودنش توی جبهه مخالف بودن، وقتی شجاعت و تواناییا و تلاشا و علاقه اون رو دیدن، هم متوجه شدن که فرستادن اون به خونه فایده‌ای نداره و هم قبول کردن که توی جبهه بمونه. توی یه مدت کوتاه، هر کاری که پیش می‌ومد، محمدحسین پیش‌قدم می‌شد و استعدادا و قابلیتاش رو به همه نشون می‌داد. توی خرمشهر با یه نفر به اسم محمدرضا شمس دوست شد و اتفاقاً بعداً هر دو با هم مجروح شدن. اونا رو به بیمارستان بردن و بعد از مداوا، فرمانده ازشون خواست که برگردن؛ اما اونا مخالفت کردن و با همون مجروحیت، دوباره به خط مقدم برگشتن.

یه روز بعثیای نامرد شروع کردن به حمله به خرمشهر و محاصره کردن اونجا. توی این درگیریا بود که دوست محمدحسین یعنی محمدرضا شمس زخمی شد و حسین با هر سختی‌ای که بود، اون رو به عقب برگردوند و داخل یه سنگری که همه مجروحا بودن، اون رو گذاشت و خودش برگشت تا با بعثیا بجنگه.

توی گیرودار جنگ، محمدحسین متوجه شد که تانکای بعضی رزمنده‌ها و رفقاش رو هدف گرفتن و دارن اونا رو می‌زنن و میان جلو. تعداد تانکا خیلی بود و کاری

از دست کسی برنمیومد. اما محمد حسین کوتاه‌بیا نبود. باید یه کاری می‌کرد و جون رفقاش رو نجات می‌داد. هر جوری که بود، باید از خاک و طنش دفاع می‌کرد. یه دفعه توی ذهنش یه جرقه‌ای زد. چند تا نارنجک به کمرش بست و چند تا دیگه هم برداشت و توی دستاش نگه داشت. شروع کرد به دویدن به سمت تانکای دشمن. همین‌طور که داشت به‌طرف دشمن می‌دوید، یه تیری به پاش خورد و مجروح شد؛ اما این زخم از ارادهٔ محمد حسین کم نکرد و اون بدون هیچ ترسی، از لابه‌لای تیرها عبور کرد و به سمت دشمن رفت تا رسید به اولین تانک بعثی. محمد حسین با اطمینان کامل و به امید عقب‌نشینی دشمن، خودش رو زیر تانک دشمن انداخت و هم تانک رو منفجر کرد و هم خودش شهید شد.

دشمن تا این صحنه رو دید و متوجه شد که یه دفعه یکی از تانکاشون منفجر شده و آتیش گرفته، ترسید و سریع شروع کرد به عقب‌نشینی و فرار. این جوری بود که محمد حسین فهمیده، این قهرمان واقعی، کار بزرگی کرد و جون دوستاش و کشورش رو نجات داد و با این کار، اسمش رو برای همیشه ماندگار کرد. این کار شهید فهمیده به قدری بزرگ بود که رهبر انقلاب اسلامی یعنی امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ درباره‌ش فرمودن:

فصل دهم

«رهبر ما آن طفل سیزده‌ساله‌ای است که با قلب کوچک خود، با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت.»^۱

جمع‌بندی

بله عزیزای دلم، اینم از داستان زندگی آخرین کسی که توی سرود «رفیق شدیم» ازش اسم بردیم؛ یعنی شهید حسین فهمیده. اون از همون کودکی سعی می‌کرد تمام حرفای رهبر خودش رو گوش کنه و اونا رو اجرا کنه و تا پای جون، در مسیر انقلاب و اسلام موند و از ناموس و کشورش دفاع کرد.

تکلیف

حالا از شما می‌خوام که از همین الان نیت کنین و به حسین فهمیده و همه شهدایی که ازشون اسم بردیم، قول بدین که با خوب درس خوندن، تمام تلاشتون رو می‌کنین تا پرچم کشور عزیزمون ایران، همیشه بالا باشه و هیچ دشمن نامردی نتونه بهش دست‌درازی کنه، ان‌شاءالله.

دعای پایانی

و اما بریم سراغ آخرین دعاها. همه دستامون رو میاریم بالا که دعا کنیم:

دستامونو می‌بریم بالا باهمدیگه می‌کنیم دعا
خدا ماها رو دوست داره دعاها مونو قبول داره

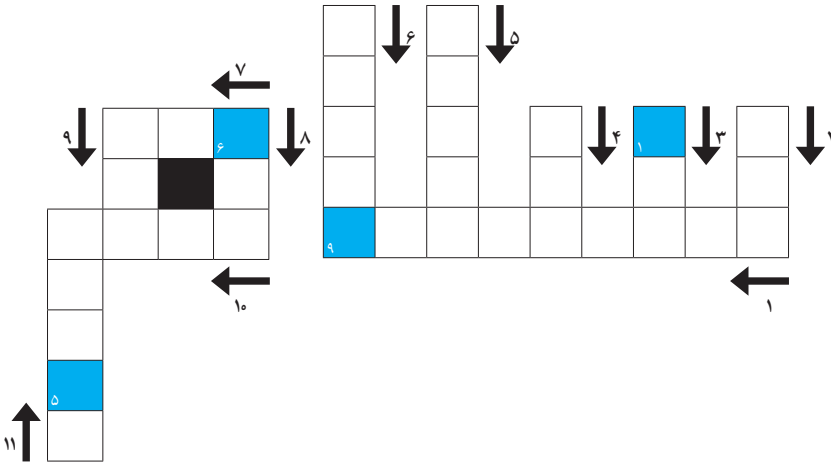
خدایا، به حق شهدایی که ازشون اسم بردیم، فرج امام زمانمون رو برسون.

خدایا، ما رو جزو یاران اصلی امام زمانمون قرار بده.

خدایا، بهمون کمک کن که همیشه گوش‌به‌فرمان رهبر عزیزمون امام خامنه‌ای باشیم.

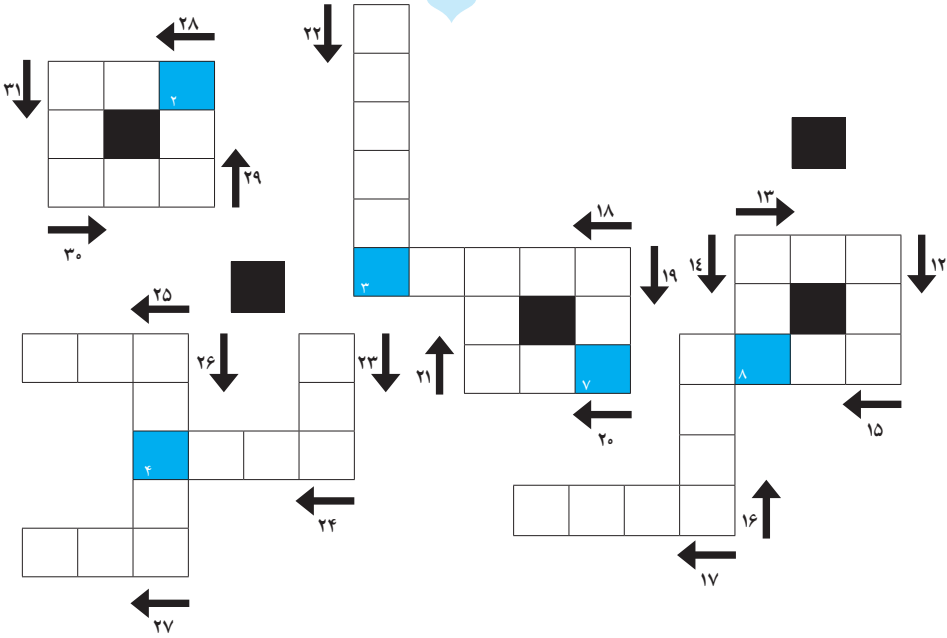
برای سلامتی و تعجیل در فرج امام زمان بلند صلوات بفرستین:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ﴾



جدول «سلام فرمانده»

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------|
| ۱۲. ناامیدی | ۱. عشق جانم |
| ۱۳. امام اول ماشیعیان | ۲. اسلحه مومن |
| ۱۴. پیمان بستن در سلام فرمانده | ۳. سوگ و مصیبت |
| ۱۵. آدم خوبا به حاج قاسم می گفتن | ۴. نماز بدون نون |
| ۱۶. فصلی در سلام فرمانده | ۵. مقصد پیاده روی اربعین |
| ۱۷. نام آیت اللهی در سلام فرمانده | ۶. سربازان جان برکف ایران |
| ۱۸. گلی از گل های بهشت | ۷. جسم |
| ۱۹. قتگاه امیرکبیر | ۸. از آسمان می بارد |
| ۲۰. هدیه خورشید | ۹. راز موفقیت در کارها |
| ۲۱. کلام مخفی | ۱۰. محل تولد آقای بهجت |
| ۲۲. نسل فراخوانده شده در سرود | ۱۱. شهر میرزا کوچک خان |



۲۸. سال‌های مبارزه میرزا کوچک خان

۲۹. طریق و مسیر

۳۰. پرخاست بدبو

۳۱. در حاج قاسم وجود نداشت

۲۳. محبت شدید

۲۴. نام سردار دلها

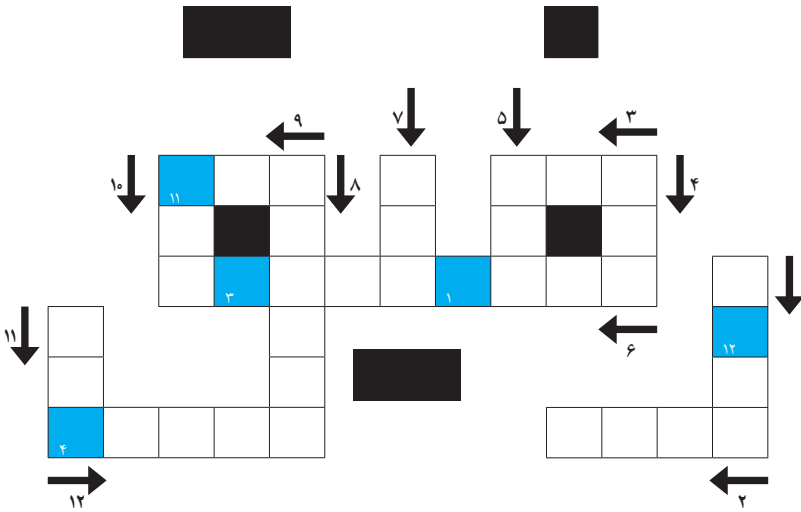
۲۵. جمع کتاب

۲۶. محل تولد حاج قاسم

۲۷. برکت سفره

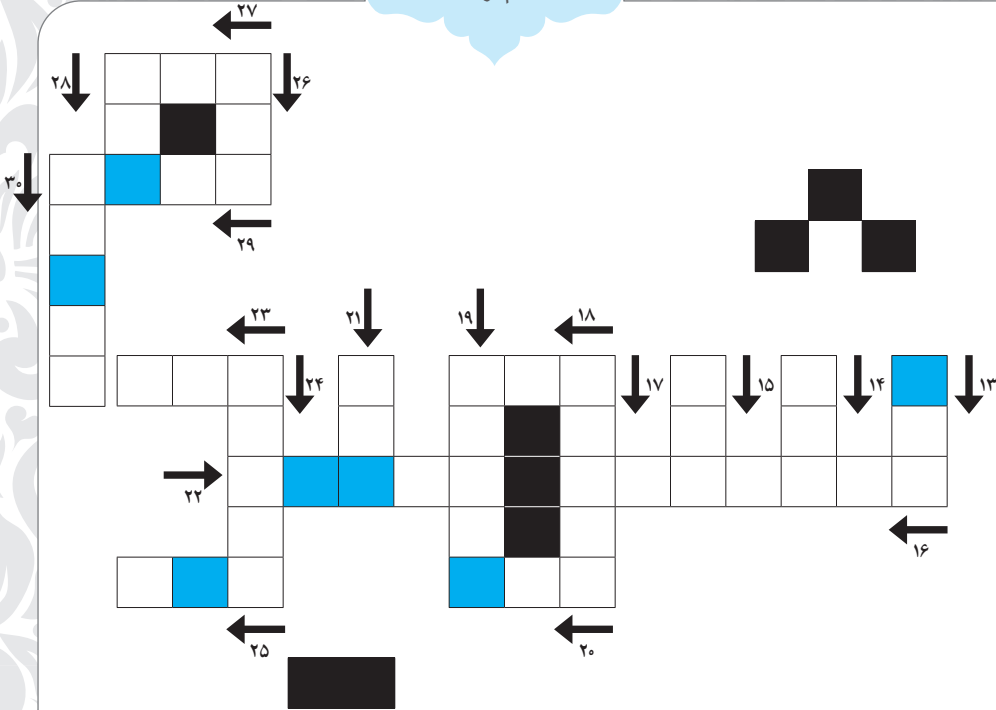
رمز جدول: (قول دادن در سلام فرمانده)

.....



جدول «رفیق شهیدم»

۱. نهضت میرزا کوچک خان
۲. شهید نوجوانی که در آتش سوخت
۳. بهشت
۴. آشکار و روشن
۵. بیم و هراس
۶. نام پدر و مادر عمار
۷. حیوانی که امام رضا علیه السلام ضامنش شد
۸. رهبر ۱۳ ساله ما از نظر حضرت امام خمینی
۹. باغ حضرت زهرا علیها السلام
۱۰. نماد پایداری و استقامت
۱۱. شاد و خوشحال
۱۲. محل دیدار سلمان با پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۳. رنگ خون
۱۴. حرف یواشکی
۱۵. عدد امام رضا علیه السلام
۱۶. علی لندی اهل کجا بود؟
۱۷. از فرماندهان لبنان و رفیق حاج قاسم



۲۶. خوش پوش

۲۷. همنشین گل و محبوب پروانه

۲۹. مکانی برای آموختن

۳۰. از یاران ایرانی پیامبر ﷺ

۱۸. سلاح کاشتنی

۱۹. جاهل

۲۰. آگاه باش

۲۱. ماه میلاد امیرالمومنین ﷺ

۲۲. نقاب و روپوش

۲۳. فیگور و قیافه

۲۴. آدم بدا به حاج قاسم میگفتن

۲۵. سنگ قبر

رمز جدول: (عهدی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه))

.....



شور و حال و اثرات وصف‌ناپذیر سرودهای "سلام فرمانده" و "رفیق شهیدم" ما را برآن داشت که به این کار فرهنگی کم‌نظیر، کمی عمق دهیم و گام بعدی را برای موفقیت بیشتر این امر زیبای فرهنگی، با معرفی شخصیت‌ها و مفاهیم موجود در آن، برداریم. به همین دلیل کتاب «سلام فرمانده» را با هدف آشناسازی شخصیت‌ها و مفاهیم موجود در این دو سرود، برای کودکان و نوجوانان تدوین کردیم. باشد گامی در راستای رضایت حضرتش برداشته باشیم.